

مرور تاریخی بر الواح هزاربیتی

فرهام ثابت

مقدمه

"... فانتطری فتنه الله المهيمن القيوم بانها سياتيكم بالحق فها قد اتاكم حينئذ بالحق فاشهدون
..."^۱

حضرت عبدالبهاء در سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ ق (۱۸۹۶ و ۱۸۹۷ م) یعنی حدود ۵-۶ سال پس از صعود جمال ابهی دو لوح را صادر فرمودند که هر دو لوح به نام "لوح هزاربیتی" معروف هستند و دو لوح مذکور در سال ۲۰۰۰ م منتشر شد.^۲ مجمع عرفان تحقیقاتی مفید و بارزش درباره الواح مزبور منتشر کرده که این سه تحقیق به همت فریدالدین رادمهر، علاءالدین قدس جورابچی^۳ و فاروق ایزدی نیا^۴ انجام گرفته است. اما در این مختصر هدف آن است که علت بیانات مبارکه در الواح هزاربیتی مشخص گردد و فشار ناقضین و تهمت‌های آنان بررسی شود. همچنین بررسی نماییم که چگونه برخی از ثابتین ناخواسته زمینه و راه را برای تهمت‌های ناقضین هموار نمودند. در ابتدا شرح کوتاهی در زمینه تاریخی الواح هزاربیتی ارائه می‌گردد.

از زمان صعود حضرت بهاءالله در سال ۱۳۰۹ ق (۱۸۹۲ م) به مدت چهار سال اقدامات ناقضین در پس پرده انجام میشد. چنان که حضرت عبدالبهاء به یکی از ناقضین چنین فرمودند: "من مدت چهار سال کتمان کردم و ستر نمودم که احبای الهی از نقض شما آگاه نشوند..."^۵ ناقضین در این چهار سال نقض عهد خود را به صورت علنی اعلان نکردند و حضرت عبدالبهاء در این سالها چشم پوشی نموده و موکداً به ثابتین، امر به سکوت و ستر فرموده بودند. در تواریخ امری ذکر چندانی از این چهار سال به میان نیامده است، درحالی که این سالهای معدوده را میتوان مهمترین و دشوارترین زمانی دانست که حضرت عبدالبهاء با مسئله نقض عهد و میثاق مبارزه میکردند و زمینه اصلی دو لوح هزاربیتی میباشد. لوح هزاربیتی اول مدت کوتاهی پس از اعلان نقض ناقضین در ۲۶ شوال سال ۱۳۱۴ ق (۳۰ مارس ۱۸۹۷ م) خطاب به میرزا ابوالفضل گلپایگانی صادر گشت.^۶ لوح هزاربیتی دوم نیز در حدود یک سال پس از لوح اول و در سال ۱۳۱۵ ق خطاب به جلیل خوئی صادر و توسط محمود زرقانی برای او خوانده شد.^۷

جناب ابوالفضائل گلپایگانی و جلیل خوئی هر دو در زمان جمال ابهی از مبلغین و خادمین امر بودند و هر دو از بیان فصیح و قدرت کلام گیرائی برخوردار بودند. جناب ابوالفضائل در زمان صعود جمال ابهی در سمرقند و بخارا بود و در اواخر سال ۱۳۱۱ق (۱۸۹۴م) به ارض اقدس عزیمت مینماید. در آن سال آنچه در ارض اقدس مشهود بود برودت و کدورت بین احباب بود و ناقضین به طور علنی نقض عهد نکرده بودند. پس از خروج جناب ابوالفضائل از ارض اقدس لوح هزاربیتی خطاب به او صادر گشت. و با اعلان نقض، جناب ابوالفضائل از ثابتین باقی ماند و حتی در ۲۳ رجب ۱۳۱۷ق (۲۷ دسامبر ۱۸۹۹م) رساله ای اثباتیه بر عهد و میثاق مرقوم نمود.^۸ اما جلیل خوئی به اغوای جمال بروجردی ناقض شد و در آذر بایجان تلاش در ایجاد اختلاف بین احباب نمود. پیش از اعلان نقض به امر حضرت عبدالبهاء، احبای آذربایجان جلیل خوئی و جمال بروجردی را حمایت مالی میکردند و هیکل مبارک فرمودند هرکسی جلیل خوئی را برای تبلیغ مساعدت نماید پولی که کمک کرده از حقوق الله محسوب میشود. اما با سقوط جلیل خوئی دو نفر از مؤمنین برای تشویق احباب به ثبات بر میثاق به آن عاصمه عزیمت کردند. میرزا حیدرعلی اصفهانی و میرزا محمود زرقانی این خدمت را به عهده گرفتند و برخی از مؤمنین را مانند اسماعیل گرگانی از نقض نجات دادند. جلیل خوئی نیز به حال نقض خود باقی ماند.^۹

جامعه بهائی پیش از صدور الواح هزاربیتی:

چهار سال پس از صعود حضرت بهاءالله، نور با ظلمت آمیخته بود

از زمان صعود حضرت بهاءالله به مدت چند سال نقض در پس پرده بود و آشکار شدن آن در یک طیف زمانی مشخص و به مرور آشکار گردید و پس از گذشت چهار سال به طور کامل ظاهر شد. در این دوره زمانی جناب ابوالفضائل با امتحانات فکری مواجه بود و نمیتوانست علت اختلاف احباب را درک نماید و تا مدتی از ارتباط با مؤمنین خودداری کرد. این امتحان فکری ممکن است برای سایر بهائیان نیز به وجود آمده باشد. در بدایت صعود جمال ابهی، حضرت عبدالبهاء طی لوحی از جناب ابوالفضائل احوال او را جویا میشوند اما او پاسخی نمیدهد. حضرت عبدالبهاء در لوح ثانی که در حدود سال ۱۳۱۲ق (۱۸۹۴-۱۸۹۵م) صادر میشود به وی چنین میفرمایند:

"چندی است که بوی خوش معانی از ریاض قلب آن مهین عرفان به مشام مشتاقان نرسیده و حرارت حرکت شوقیه شعله اش به خرمن دلهای دوستان حقیقی نرسیده و حال آنکه مکتوب مفصلی در بدایت حرقت از فرقت محبوب آفاق ارسال شد دلیل وصول ظهور ننمود و اشاره قبول مشهود نگشت."^{۱۰}

میرزا ابوالفضائل ارتباطش را با مؤمنین ارض اقدس کاهش داد و در رساله اثباتیه خود که پیشتر به آن اشاره کردیم علت عدم پاسخ خود و کم کردن ارتباطش را چنین بیان مینماید:

"معروض میدارم که اگرچه در آغاز ایام ورود به مصر در عریضه ای که خدمت آن حضرت معروض داشت اشعاری به قطع رشته مراسلت و سد ابواب مکاتبت نمود و علم الله سبب جز این نبود که چون هنوز آن ایام غبار امتحان انگیخته و نور با ظلمت آمیخته بود مباد به اقتضای بشریت غفله و سهوا کلمه ای از قلم صادر شود که من بعد تدارک آن صعوبت یابد..."^{۱۱}

جناب ابوالفضائل و بسیاری دیگر از احباب در سایر بلاد تنها سخنانی پراکنده میشنیدند و تا سال چهارم و بعضاً پنجم به هیچ عنوان اطمینانی به بروز نقض نداشتند. جناب ابوالفضائل در اوایل سال ۱۳۱۲ ق (۱۸۹۴ م) به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف میشود و حدود ده ماه در ارض اقدس اقامت میکند.^{۱۲} میرزا ابوالفضل زمزمه‌هایی از اختلاف به گوشش میرسد اما علت و ریشه آن را متوجه نمی‌گردد و با وجود آنکه ارتباط خود را با احباب بسیار محدود کرده بود اما نامه ای از ایشان در دست است که حدود دو ماه پیش از صدور لوح هزاربیتی در تاریخ ۱۴ شعبان ۱۳۱۴ ق (۱۸ ژانویه ۱۸۹۷ م) به یکی از احباب نوشته است.^{۱۳} میرزا ابوالفضل در ابتدا دوباره علت برویت خود در نامه نگاری و ارتباط با احباب را چنین بیان میکند:

"یا سیدی الجلیل حوادث مدهشه این ایام موجب سکون و سکوت قلم و زبان ارباب کتابت و خطابت گشته و ظهور آراء عجیبه علت اضطراب و توحش قلوب صافیة مطمئنه شده است. فدوی در آغاز ایام صعود که انگشت قدرت کتاب تکوین را ورق زد و لسان عظمت آیات فراق بر ارباب میثاق تلاوت فرمود چون تفرس اختلافی در اعضا متحده امر نمود باب مراسلت بلکه مخالطت را به قدر مقدور با کل مسدود داشت و به ذیل تفرد و انقطاع متمسک شد که مبادا نظر به ضعف قوای بشریه خطائی صادر شود و موجب اختلاف کلمه احباب گردد و نتیجه اش در دفتر خلود مخلد و مؤبد بماند."^{۱۴}

به دلیل آنکه برای جناب ابوالفضائل علت اختلاف دقیقاً مشخص نبوده، ذکری از حضرت عبدالبهاء و غصن اکبر نمینماید و تنها احبا را به سکون و صبر و اتحاد و اتفاق تشویق مینماید و در نامه خود به ذکر بیان تاریخی عهد و میثاق بسنده میکند و شخص مخاطب را چنین مورد خطاب قرار میدهد که باید با توجه به تاریخ و عظمت این ظهور مطمئن بود که اختلاف آراء سبب اختلال امر نمی‌گردد پس باید اختلاف درون جامعه ای را کنار گذاشته و صبر اختیار کنند.

از یک طرف باور نقض عهد از سوی غصن اکبر جانشین منصوص کتاب عهد پس از غصن اعظم برایش غیر ممکن است، ستاریت حضرت عبدالبهاء و مقربین این تردید را تشدید مینماید و از طرف دیگر رائحه کریهه اختلاف را استشمام میکند. جناب ابوالفضائل با این سردرگمی از عکا به مصر عزیمت میکند. میرزا حبیب الله افنان که چند ماه پیش از صدور لوح هزاربیتی خطاب به میرزا ابوالفضائل به زیارت حضرت عبدالبهاء شتافته بود چنین مینویسد:

"در سنه ۱۳۱۴ هجری قمری رجای تشریف به ساحت اقدس مرکز میثاق و تقبیل آستان مقدسه روضه مبارکه را نمودم. این رجا به درجه اجابت فائز و احضارم فرمودند. به اتفاق اخوی، حاجی میرزا بزرگ از پورت سعید حرکت کردیم. در قاهره بعضیها گفتگوهائی از نقض ناقض اکبر و همدستی عائله و حرم مبارک با او را بر علیه کتاب عهدی و حضرت عبدالبهاء کم و بیش مینمودند ولی هیچکس یقین قطعی نداشت که حقیقت از چه قرار است، زیرا حضرت عبدالبهاء اراده فرموده بودند که تا آن تاریخ این راز مکتشف گردد. عموماً احبا که مشرف میشدند میفرمودند هرچه دیدید یا شنیدید کنار دریا بگذارید و حرکت کنید. به این واسطه بود که احبا جسته و گریخته مطالبی میدانستند و جرات اظهار نداشتند... در وقت روانگی از قاهره به حضور حضرت ابوالفضائل مشرف شدم. بعد از اظهار التفات فرمودند، لابد از صحبتهایی که بعضی از زائرین مینمایند با خبر هستی. وقتی که مشرف شدم از طرف من به خاکپای مبارک عرض کن که از زبان بعضی از زائرین که به قاهره میآیند مطالبی عنوان میشود که رائحه خوش محبت و وداد از آنها استشمام نمیشود و بعضی میگویند که قلب اطهر از اعمال و رفتار بعضی از نفوس راضی نیست و حضرات اغصان مشرف نمیشوند و هیکل مبارک به قصر تشریف نمیبیند... معلوم است زائرین که این مطالب را اینجا اظهار میدارند در جاهای دیگر هم خواهند گفت و صدمات وارده بر وجود مبارک مضاعف خواهد شد. اگر اراده مبارک تعلق بگیرد که این مطلب بطور وضوح بیان شود شاید دغدغه‌هایی که ممکن است از این نقل قولها در قلوب احبا ایجاد شود تخفیف حاصل کند..."^{۱۵}

به این ترتیب میرزا حبیب الله افنان به زیارت رفته و با چشم خود نقض ناقضین و فتنه ناکثین را مبیند و پس از مدت کوتاهی که در جوار حضرت عبدالبهاء سپری شد به مصر مراجعت مینماید. ایشان چنین ادامه میدهند:

"... هیکل مبارک فرموده بودند مطالبی را که میشنوم حکایتاً نقل کنم. در قاهره صحبتها و گفتگوهای سابق ادامه داشت. پس از ورود این عبد احبا همه در منزل ما مجتمع شدند. حضرت ابوالفضائل هم تشریف داشتند. ذکر ارض مقصود و ابتلائات مبارک مطرح گردید. آنچه دیده و شنیده بودم و زحماتی که برای وجود مبارک فراهم آورده بودند ذکر

نمودم و اسم ناقص اکبر را در اداء «غصن الله الاکبر» میرزا محمدعلی گفتم و همچنین میرزا بدیع الله و میرزا ضیاءالله را به نام اغصان سدره الهی خواندم. ناگاه مورد خطاب و عتاب حضرت ابوالفضائل واقع شدم. با تغیر شدید و توبیخ بسیار فرمودند: «تو پسر به چه جرئت نسبت به اغصان سدره الهی جسارت میکنی و نسبت به نصوص کتاب اقدس توهین روا میداری. ارواح انبیا و رسل طائف حول آن وجودات مقدسه است، هیچکس در عالم حق جسارت ندارد. نص صریح کتاب عهدی و وصیت جمال مبارک است که باید من علی الارض احترام حرم و آل الله و اغصان را نگاه دارند.» آنقدر با شدت و عصبانیت این بیانات را ادا میفرمودند که بکلی این عبد را منصعق نمودند. هرچه گفتم خودم دیدم و شنیدم اینطور فرمودند، از طرف خودم نمیگویم، فرمودند: حدیث قبول نمیکنم. لا علاج عرض کردم که به خاک پای مبارک عرض کنید، هرچه فرمودند صحیح است. فرمودند البته عرض خواهم کرد. بلافاصله عریضه به ساحت اقدس عرض نمودند و در جواب ایشان لوحی شبیه لوح هزار بیتی که به این بیان احلی: «هو الابهی یا من وقف حیاته لاعلاء کلمة الله» مصدر است در شانزده صفحه با خط مبارک نازل گردید. به این ترتیب بود که اعمال ناقصین برای احبای بر مصر مکشوف گردید...^{۱۶}

با صعود جمال ابهی حزن و ترس جامعه بهائی را فرا گرفت. روزنامه اختر مدتی بعد با انتشار خبر صعود مبارک و ایجاد اختلاف بین اغصان و جانشینان به حزنهای احباب دامن میزد.^{۱۷} حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی میفرمایند:

"... از صعود چند روزی نگذشته بود و قمیص مبارک هنوز تر بود که در روزنامه ها نقض و اختلاف را اعلان نمودند. از جمله روزنامه اختر به مجرد وصول خبر صعود اختلاف را نیز اعلان نمود..."^{۱۸}

این تهمت آنان پایه ای نداشت و تنها برای اضطراب احباب این مسئله را منتشر نمودند، زیرا راحه اختلاف به مشام رسیده بود اما تا آن موقع به هیچ عنوان علنی نبود. برخی از احباب از شدت تأثر قصد انتحار و هلاکت خود نمودند و برخی دیگر عزلت اختیار کردند. اما حزن اصلی مجاورین و کسانی که در جوار حضرت بهاءالله زندگی میکردند مسئله ای دیگر بود. مجاورین از قبیل محمود کاشی، نبیل زرنندی، قناد شیرازی، محمدعلی سلمانی، زین المقربین و ... تکرر و ناراحتیشان مضاعف بود زیرا علاوه بر غیبت شمس ابهی شاهد ایجاد اختلافهایی پنهانی و بروز بروتهای خفی بین عائله مبارک بودند. در زمان حیات حضرت بهاءالله اغصان و منتسبین احترام قابل توجهی برای حضرت عبدالبهاء قائل بودند که بلافاصله پس از صعود این احترام پایان یافت.^{۱۹} اما مؤمنینی که در مصر، ایران و سایر بلاد حضور داشتند از این امر با خبر نبودند. این بی خبری سه دلیل اصلی داشت: دلیل اول، آن بود که عقل نمیتوانست این موضوع را بپذیرد که با وجود

کتاب عهد و چنین عهد و پیمانی "اغصان" و عائله جمال ابهی علم مخالفت بلند نمایند. میرزا ابوالفضائل مینویسد:

"یا سیدی الجلیل سیر حوادث بعد از غیبت حضرت موعود و صعود جمال معبود از نواذر عجائب صنوف تمحیص و تخلیص بود که هرگز افکار ثاقبه و عقول نیره گمان آن را نمینمود. هرگز به خیال احدی خطور نمیکرد که پس از تنصیص جمال اقدس ابهی بر تعیین مرجع و ملاذ عباد خود از مدعیان دوستی بل انتساب اینگونه مخالفت ظهور یابد."^{۲۰}

همچنین احباب در آن زمانی لوحی از جمال ابهی را زیارت میکردند که باور نقض عهد را پس از زیارت کتاب عهد بسیار سخت مینمود و ایشان بیان میفرمایند که آیا پس از طلوع وصیت الهی لغزش از صراط مستقیم ممکن است؟ در آن بیان مبارک حضرت بهاءالله چنین میفرمایند:

"... هل يمكن بعد اشراق شمس وصیتک من افق اکبر الواحک تزل قوم احد عن صراط المستقیم..."^{۲۱}

همچنین همانگونه که از مکتوب میرزا حبیب الله افغان مشخص شد میرزا ابوالفضائل با شنیدن نقض اغصان تشدد کرده و عصبانی گردید.

دلیل دوم، تدبیر حضرت عبدالبهاء بود که فرمودند احدی اجازه ارسال نامه و مکتوب به سایر بلاد را بدون امضای مبارک ندارد. به این ترتیب مجاورین و ثابتین اگر هم قصد داشتند تلویحاً از وجود رائحه فساد و برودت اغصان صحبت نمایند هیکل مبارک مانع میشدند.^{۲۲} دلیل سوم، تأکید حضرت بهاءالله مبنی بر لزوم احترام به اغصان و آل الله در کتاب عهد بود که باعث میشد در ابتدای امر مؤمنین خارج از عکا هرگز خیال بروز نقض از اغصان را در دل نکنند. با این حال تنها عده معدودی از مجاورین به این موضوع پی بردند که رائحه اختلاف در حال مرور است و حزن ایجاد اختلاف بین منتسبین ناراحتی احباب را مضاعف کرد و سبب گشت که یکی از مخلص ترین مؤمنین جمال ابهی یعنی نبیل زرنندی تاب مقاومت نیاورده خود را غرق نماید. این اتفاق ۹۵ روز پس از صعود مبارک در سال ۱۳۱۰ق (۱۸۹۳م) اتفاق افتاد. نبیل علاقه وافری به اغصان مبارک داشت و کمتر اشعار او بود که در مدح چهار غصن نباشد. برای مثال نبیل مینویسد:

هم مهاجر هم مجاور جمله جمع	غصن اعظم اندرون مجمع چو شمع
غصن اکبر نیز با روی چو بدر	گشت طالع اندر آن محفل ز صدر
از ضیاءالله مجلس پر ز نور	و ز بدیعالله روانها پر سرور ^{۲۳}

این علاقه و همچنین برودت میان حضرت عبدالبهاء و غصن اکبر سبب حزن شدید نبیل شد و خود را غرق نمود و فدای حضرت عبدالبهاء کرد. میرزا جواد قزوینی در نامه ای به خط خویش در آن ایام مینویسد:

"... اما جناب نبیل پنج واحد که از ایام صعود گذشت اشعاری گفته و از جمیع احباب عذرخواهی نموده ... و نوشته اند که خود را فدای غصن ۶۶ اعظم خواهم نمود ..."^{۲۴}

همچنین مولف کواکب الدریه نیز به این مطلب اشاره نموده است:

"... ملامحمد نبیل زرنندی که از فدویان بهاءالله بود او نیز خود را در دریا غرق کرد. و اگر چه خودکشی او را حمل بر تأثیر فراق نیر افاق کرده اند و از لسان ثابتین و ناقضین در حق او کلمه ای خلاف رضا صادر نشده ولی شک نیست که این خودکشی هم بی علاقه با اختلاف نقض و ثبوت نبوده، چه او از طرفی به همه اغصان علاقه مند بود و از طرفی نه آنها را میتوانست مطیع عبدالبهاء سازد و نه راضی بود که مخالفت ایشان علنی شود لذا قبل از انتشار نقض خود را در بحر القا نموده از این کشمکشها خلاص شد ..."^{۲۵}

میرزا جواد قزوینی علت درگذشت میرزا ضیاءالله غصن انور در سال ششم صعود را اختلاف اغصان بیان نموده و در ردیه خود چنین مینویسد:

" فی السنه السادسة بعد حضره سيدنا العظيم طرا على ضياءالله افندی مرض صعب بسبب تاثر الشدید من الوقائع و الاختلافات الحاضرہ."^{۲۶}

اما همانگونه که بیان شد تنها معدودی از احباب در سال اول به این برودت پی برده بودند و سایر زائرین و مؤمنین احزان و کدورت و برودت حاکم در ارض اقدس و منتسبین را حمل بر صعود جمال ابهی مینمودند نه وقوع اختلافی بین منسوبین. به همین دلیل در آثار ثابتین و مؤمنین امر، در ایام اولیه صعود سخنی از کدورت وجود ندارد. برای مثال در مرثیه ورقا که به مناسبت سالگرد صعود جمال ابهی سروده است درباره اغصان چنین مذکور: (قسمت نقطه چین شعر ناخوانا بود)

"شکر الله سدره غصن بقا آمد به بار

چهار غصن از اصل قدم شد آشکار

هر یکی فی النفس راوی از علوم ایزدی

هر یکی بالذات کردگار

عرشه عقل و خود را هر یکی گیتی خدای

عالم علم و حکم را هر یکی پروردگار

شعله ور در قلب هر یک نار عشق آن ...

جلوه گر صدری هر یک نور وجه آن نگار

هر یکی در عرصه حکمت محیطی روح زن

هر یکی در عالم رفعت سپهری نوبار
 چهاریشان راوی الظلمه حسن و جمال
 مشی ایشان حاکی از آن هیکل مجد و وقار
 غصن اعظم همچو شمس و غصن اکبر چون قمر

بازغ درخشنده بر اوج سپهر اقتدار^{۲۷}
 از این شعر به خوبی واضح میگردد که با گذشت یک سال از صعود مبارک هنوز رائقه
 اختلاف علنی نشده بود. اما در سالهای ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ ق (۱۸۹۴ و ۱۸۹۵ م) که فتنه و
 مشکلات ناقضین علنی تر شده بود و ورقا زمزمه‌های اختلاف را شنیده بود در شعری
 چنین بیان میدارد: "

ای دریغا غافلیم از موج بحر امتحان
 بی خبر بنشسته ایم از روز رزم و گیر و دار
 از خیالی بی حقیقت نگر وهی بوالهوس
 یوسف مصر جلالت را همی خواهند خوار
 این بود ای دوستان شرط وفا و مردمی؟
 این بود ای عارفان رسم و ره آموزگار؟
 عهد استوار الهی را چرا گیریم پست؟
 فجر نورای معانی را چرا خواهیم تار؟
 ... ناشر آثار عزت کیست جز این ذوالجلال؟
 رافع اعلام قدرت کیست جز این شهریار؟
 ... کیست جز عبدالبهاء روحی فداه ای بندگان
 قائم اندر بندگی امر حق لیل و نهار^{۲۸}

اطاعتِ مشخص و تسلیم مسلم غصن اکبر و پیروانش از حضرت عبدالبهاء

هدف اصلی ناقضین اثبات این ادعا و تهمتشان بود که حضرت عبدالبهاء ادعای مظهریت
 نموده پس باید از جامعه بهائی طرد و مقام جانشینی از ایشان سلب گردد. اما برای اینکه
 در رسیدن به این هدف موفق گردند باید در ابتدا خود را ثابت بر عهد و میثاق بخوانند و
 پیرو کتاب عهدی و حضرت عبدالبهاء معرفی نمایند و ایشان را به عنوان جانشین اول
 قبول کنند و گردن به کمند اطاعت ایشان نهند. به همین دلیل در تمام مکاتیب و نامه‌های
 خود اطاعت از حضرت عبدالبهاء را گوشزد احباب مینمایند. این خضوع و خشوع
 ظاهری سه دلیل داشت: (۱) نشان دادن پابندی به امر حضرت بهاءالله و جانشینی
 حضرت عبدالبهاء و ایمانشان به امر مبارک؛ (۲) سوء استفاده از اطمینان مؤمنین به آنان

و نفوذ در بین احباب و ایجاد شبهه؛ (۳) مدح و ستایش افراطی مقام حضرت عبدالبهاء و سوء استفاده از آن برای محقق شدن هدفی که برای خروج ایشان از صراط امر داشتند (این موضوع را در ادامه بیان خواهیم کرد). این اطاعت و انقیاد ظاهری آنقدر طبیعی به نظر میرسید که ورقا در شعری در آن ایام چنین میگوید: "

لیک حسب العهد یزدان آن سه غصن شوکر بسته در اصفای امر غصن اعظم بنده در
... ای خدا بندگانت را درین عهد قدیم مستظل در ظل اغصان بر صراط مستقیم
۲۹۱۱

اکنون لازم است صورت یکی از نامه‌های غصن اکبر به حضرت عبدالبهاء برای نشان دادن میزان ظاهرنمایی در انقیاد ناقضین به امر آورده شود. این مکتوب در شوال ۱۳۱۰ ق (۱۸۹۳ م) نوشته شده است:

"هو الله - تعالی شأنه - فدای حضور انورت کردم. چون جناب اسم الله جمال علیه بهاء الله الغنی المتعال مطلبی اظهار نموده اند و افکار این عبد را مستفسر شدند به اظهار این مختصر مبادرت رفت که علت تشویش و تحریص دوستان الهی بر اجرا اوامر امر مبرمه ربانی شود و نزد ایشان یادگار ماند این عبد به قلب و لسان و جوارح و ارکان شهادت داده و میدهد که آنچه از آیات محکمت در کتاب عهد الهی به قلم اعلیٰ جل شأنه مرقوم حق لاریب فیه و من ارتاب کل فی کلمه منها انه من الاخسرین و آن حضرت به موجب نص مبرم و حکم محکم ملجأ این حزبند و مقتدای این فرقه هرکه در این کلمه جامعه اختلاف نماید از نجات رحمت الهی محروم است امید آنکه دوستان الهی به انوار بیان ربانی که از افق کتاب و به نقره و ناقور و نغمه ناقوس و رنه فردوس اذان و تکبیر و تحلیل گویند و کل ملل و فرق را بیدار نمایند ... جوهر اصلی آن کتاب مستطاب [اقدس] این آیه مبارکه است قوله جلت عظمة و حلت سلطنة اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من اصل القدیم طوبیٰ از برای نفوسی که اراده خود را در اراده جمال قدم فانی نمودند و از خود اراده نداشتند و ایشانند نفوسی که به مقام موتوا قبل ان تموتوا فائز گشتند و به زندگانی ابدی رسیدند پس امری که امروز بر کل لازم و واجب است و اقوم و اسبق و اول کل اوامر کتاب اقدس الهی است عرفان فی اراده الله است... ۳۰"

به این ترتیب این مکاتیب و ستاربت حضرت عبدالبهاء سبب شد اکثریت احباب به مسئله نقض پی نبرده بر آنان مکشوف نگردد. حضرت عبدالبهاء پرده دری نفرمودند و اعمال و اهداف ناقضین را بر ملا نکردند اما در الواح خود به مسئله عهد و میثاق و بروز نقض اشاره میفرمودند و در بسیاری از الواح اولیه ایشان بیان فسوف تری الناقضین فی خسران مبین^{۳۱} وجود داشت. با اینحال ناقضین به صورت مخفیانه ارتباطات خود را گسترده

نمودند. هرچه ناقضین بر جسارت میافزودند حضرت عبدالبهاء در راه محبت و ستاریت بیشتر قدم برمیداشتند اما نیت‌های غصن اکبر، میرزا جواد قزوینی و جمال بروجردی و سایر مریدان حطب اکبر روز به روز بیشتر مشخص میشد. این برودت بالا گرفته و خمودت غصن اکبر و جسارتهایش بیش از پیش شد. میرزا حیدرعلی اصفهانی چنین مینویسد:

"حضرت عبدالبهاء به میرزا محمدعلی فرمودند که گمان کن صعود جمال مبارک واقع نشده شما به همان سبک رفتار کنید و به همان مأموریت مشغول باشید من هم به همان نحو که در ایام جمال مبارک به خدمت گزاری احباب بودم باز هم ... (ناخوانا بود) (غصن اکبر) جواب داد که صریحاً به شما میگویم که من زیر بار شما نمیروم. فرمودند اخوی من که نخواستم زیر بار من بروید بلکه میگویم شما هرچه بار دارید بر دوش من بگذارید. جواب داد گمان نکنید که کسی به ماها نمیگردد آخر یک مثنوی از احباب هم میگردند." ۳۲

این اعمال حدود چهار سال ادامه داشت تا آنکه به صورت علنی ناقضین به دشمنی پرداختند. قبل از آنکه ناقضین پرده دری نمایند حضرت عبدالبهاء به آنان هشدار دادند. در مجله نجم باختر در این باره چنین مذکور:

"... (ناقضین) از هر طرف ردیه نوشتند ولی حضرت عبدالبهاء همه ردیه‌ها را پیش خودشان نگاه داشتند و یکی از اینها به حضرات ناقضین نشان ندادند که شاید پشیمان شوند و باز یکی یکی نصیحت مینمودند تا آخر به میرزا مجدالدین فرمودند: مجدالدین گمان میکنید که این شبهاست سبب عزت شماست این سبب محویت و پریشانی خواهد شد. چرا اینقدر میکوشید با برادران و یاران تفرقه بیندازید از این افکار بگذرید. آخر از شدت تائر گریه کردند ولی مجدالدین نیشش باز شده و میخندید. حضرت عبدالبهاء فرمودند من از برای شما گریه میکنم. در دل شما گمان میکنی این گریه از عجز است من در ظل و حصن جمال مبارک هستم. از سلطان عبدالحمید یا ناصرالدین شاه خوف ندارم من میخواهم که شماها حقیر و ذلیل نشوید و تو میخندی." ۳۳

در طول این سالها همچنان شبهه افکنی و تظاهر به ثبوت بر عهد و میثاق ادامه داشت اما تقریباً تمام مجاورین ارض اقدس به دشمنیهای غصن اکبر پی برده بودند اما حسب الامر حضرت عبدالبهاء اجازه هیچگونه بیان و بدگویی از غصن اکبر و سایرین را نداشتند. این ماجرا در ایران رشد بیشتری داشت و به همان نحو مریدان غصن اکبر با تظاهر به ثبوت در بین احباب نفوذ کرده و شبهه افکنی میکردند. مکاتیب ارسالی از ارض اقدس به ایران نیز حاکی از پیروی غصن اکبر از غصن اعظم است. یکی از کسانی که در آن ایام اولیه به ناقضین پیوست جمال بروجردی بود که پیشتر اشاره ای به او شد. جمال بروجردی نیز راه تقیه پیموده و در ایران با وجود ایجاد شبهه و هشدار دادن به احباب که

به زودی ادعای داعی دروغین را خواهید شنید اما به مؤمنین مقام و جانشینی حضرت عبدالبهاء را گوشزد نمود. با این حال مؤمنینی مانند ایادیان امرالله ابن ابهر و ادیب طالقانی و علی محمد ورقا به فتنه انگیزیهای جمال بروجردی پی برده بودند و با تدبیری قرار بر این گذاشتند که تلاش کنند مکاتیبی در ایمان و ارادت جمال بروجردی به حضرت عبدالبهاء بگیرند که اگر نقض عهد نمود آن را منتشر سازند. داستان از این قرار است که بین مؤمنین مذکوره قرار بر این شد که رئیس شوری را مشخص نمایند. و رئیس شوری کسی است که بهتر از سایرین مقصود و معنای آیه "اذا غیض بحر الوصال..." را بیان نماید. جمال بروجردی ریاست شوری را اولین و بهترین قدم برای نزدیک شدن به اهدافش میدانست زیرا علاوه بر کسب اطمینان بین مؤمنین اجازه و حق دو رأی را در شوری میتوانست به خود اختصاص دهد. جمال بروجردی در لزوم اطاعت از حضرت عبدالبهاء مکتوبی تحریر کرد و ثابتین از نوشته او تمجید نمودند. سپس فراتر رفته و نوشته: "از چه رو الست بریکم نرنی بزنی که بلی بلی" بار دیگر مورد تمجید قرار گرفته و نوشت در ارض سرّ چون به حضور مبارک سرکار آقا مشرف شدیم دیدم آنچه میخواستیم به شأنی که مستغنی از حضور حضرت مکلم طور شدم." و ۱۲ کتاب استدلالی در اهمیت عهد و میثاق و مقام حضرت عبدالبهاء مرقوم و منتشر نمود و موفق به کسب ریاست شوری شد.^{۳۴} حتی در زمانی که حضرت عبدالبهاء در طبریه تشریف داشتند (۱۳۱۴ق/ ۱۸۹۷م) جمال بروجردی عریضه ای به ایشان با چنین مضمونی مینویسد:

"شنیده شد از ارض اقدس به طبریه تشریف برده اید و از احباب و اغصان رنجیده اید ... علی الدنيا بعدک العقاب بعد از شما خاک بر سر دنیا. و کذلک ما للتراب و رب الارباب. بدون استئنا جمیع من فی السماوات و الارض ذرات ترابیه اند که در هوای حرارت آفتاب متحرک اند و شمس الشموس و رب الارباب تویی."^{۳۵}

این تظاهر و فریب کاری جمال و مریدان او با مکاتیب ناقضین از ارض اقدس به ایران همخوانی داشت. مدتی قبل از واقعه بود که میرزا جواد قزوینی دیگر ناقض عهد و میثاق طی مکتوبی به تاریخ ۱۴ محرم ۱۳۱۱ق (۲۸ جولای ۱۸۹۳م) چنین مینویسد:

"پس از ذکر ... الصلوة و السلام علی من اراده الله الذی انشعب من الاصل القدیم و علی من اصطفاه بعده علی اغصان سدره المنتهی ... و اهدا سلام و ثنا در آن حضرت عرضه میدارد که از احوالات این بلد بخواهید مکروهی ظهور ندارد کل در ظل عنایت سیدی الله اکرم غصن ۶۶ الاعظم ارواح العالمین فداه مستریح ..."^{۳۶}

البته در ابلاغ گزارشها علاوه بر تظاهر در انتظار برای مؤمن و راسخ نشان دادن خود دلیلی دیگر نیز وجود داشت. حضرت عبدالبهاء اولین تدبیری که پس از صعود نمودند آن

بود که هیچکس اجازه ندارد مکتوب و نامه ای برای خارج از عکا ارسال کند مگر آنکه به مهر و امضای حضرت عبدالبهاء مزین و تأیید شود.^{۳۷} همچنین این مسئله را به احبای ایران نیز ابلاغ فرمودند که هر نامه ای که به تأیید حضرت عبدالبهاء نرسیده است باید مرجوع شده و خوانده نگردد. با توجه به این دستور مبارک ناقضین مراقب آنچه که مینویسند بودند اما با این حال به صورت پنهانی اما به ندرت نامه نگاریهایی با ایران میشد. در طول این ۴ سال روز به روز فتنه ناقضین و عدم اطاعت غصن اکبر برای مؤمنین واضح تر میشد تا این حد که چون مسئله نقض ناقض اکبر به گوش احباب بغداد رسید عکسهای او را پاره کرده و مشغول خواندن آثار حضرت عبدالبهاء شدند.^{۳۸}

تلاش ناقضین بر جذب مؤمنین مشهور مانند جلیل خونی و میرزا ابوالفضائل گلپایگانی

علی رغم تأکیدات اکیده و بیانات عدیده جمال ابهی مبنی بر آنکه در دیانت بهائی آخوند و عالم دینی وجود ندارد، اما ناقضین که به تفکر حاکم بر جامعه آگاهی داشتند تدبیری دیگر به کار بردند. آن تدبیر چنین بود که مجاورین و مبلغین و اشخاص شاخص جامعه را به خود جذب نمایند. جامعه بهائی برخاسته از جامعه مسلمان یعنی تفکری مرجع پرست و آخوند پرور بود. به همین علت عجیب نیست که با نقض یا ثبات یکی از دانشمندان یا مبلغین بزرگ بهائی، گروهی بدون تفکر به او بپیوندند و گروهی دیگر با دیدن ایمان یا الحاد این شخصیت‌های برجسته به تفکر و تحقیق برآیند.^{۳۹} مهمترین شخصیت‌هایی که در ابتدا ناقض شدند اغصان، منتسبین و افنان بودند. این دسته کسانی بودند که به علت نزدیکی و مجاورت و همدمی، همچنین به دلیل انتساب به حضرت بهاء‌الله و حضرت اعلی از مقام مخصوصی برخوردار بودند. برای بسیاری از مؤمنین باور این مسئله که منتسبین با وجود آگاهی از نظرات و اهداف و برنامه‌های حضرت بهاء‌الله ناقض عهد کردند و به خطا روند مشکل و محال بود. تا پیش از صدور لوح هزاربیتی جذب مؤمنین و تلاش برای ساخت عالم دینی و آخوند مذهبی در پس پرده انجام میشد. اولین قدم اغصان برای پیشبرد این هدف ارتباط با کاتبین حضرت بهاء‌الله بود. مهمترین کاتب جمال ابهی میرزا آقاخان کاشانی خادم الله ملقب به عبد حاضر بود که در ابتدا حاضر به همراهی ناقضین نبوده و خودش را صاحب مقام جانشینی میدانست. اما ناقضین خادم الله را طعمه خوبی برای اهداف خود میدانستند. شرح ادعای خادم الله از این قرار است:

بروز اختلاف بین احباب در ارض اقدس محیط را کاملاً برای ادعای جدیدی آماده نمود و خادم الله گوی سبقت را از این میدان ربوده و مدعی مقام تازه ای شد. نه تنها خادم الله در ابتدای ایام صعود ابدی دوستی و ارتباطی به ناقضین نداشته است بلکه بین او و منتسبین

دشمنی زیادی وجود داشت. دلیل اصلی این مسئله دو موضوع بود. موضوع اول آن بود که مهد علیا حرم ثانی، غصن اکبر و میرزا بدیع الله در بین مؤمنین چنین انتشار داده بودند که علت صعود حضرت بهاء الله سمی بود که خادم الله در غذای مبارک ریخت و جمال ابهی را مسموم نموده به قتل رسانید و علت دیگر آنکه پس از گذشت مدتی از صعود، ناقضین به وسیله میرزا جواد قزوینی ملاقاتی با او نموده و او را دعوت به بیشتر کردن ارتباط با غصن اکبر نمود که با مخالفت خادم الله مواجه شد. مکتوبی خطی به لسان خادم الله تحت عنوان " واقعه هائله صعود حضرت بهاء الله" موجود است که ظاهراً در مدت کوتاهی پس از آشکار شدن نقض ناقضین تحریر گشته است.^{۴۰} در این مکتوب یکی از بهائیان از خادم الله درباره ادعای حضرت عبدالبهاء و همچنین علت ادعای خادم الله استفسار نموده و خادم الله به آنها پاسخ داده است. ماجرای ادعای خادم الله از این قرار است:

مهد علیا حرم ثانی و فرزندان او پس از صعود جمال ابهی این قضیه را مطرح نمودند که جمال ابهی توسط خادم الله به قتل رسیدند. این ادعا سبب خشم و حزن مؤمنین شد و پس از استفسار از حضرت عبدالبهاء و ردّ این موضوع کمی محیط آرام شد. با این حال ناقضین یک شخصی را استخدام نمودند که خادم الله را به قتل برساند که با حمایت‌های حضرت عبدالبهاء خادم الله محفوظ ماند. حضور خادم الله در تحت حمایت حضرت عبدالبهاء سبب شد که ناقضین در سرّ بین احباب شبیه افکنی کنند که چرا حضرت عبدالبهاء قاتل جمال ابهی را در منزل خود راه داده و از او طرفداری مینماید؟ با وجود این مسائل حضرت عبدالبهاء به حمایت خود ادامه دادند. اما این لطفها نه تنها از جاه طلبی خادم الله نکاست بلکه او را بیشتر تشنه قدرت نمود. با مشخص شدن اختلاف‌های ثابتین و ناقضین خادم الله میدان را برای ادعای خود مهیا و آماده دید. از طرفی ناقضین که در پی جذب خادم الله بودند توسط همراهان جمال بروجردی در ایران و خرطومی در هند با ارسال نامه‌های پی در پی به نام مؤمنین و ثابتین خادم الله را مورد مواخذه قرار دادند که مسئول ایجاد اتحاد جامعه تو هستی و تو باید اتحاد و وحدت را بین مؤمنین مجری داری. این نامه‌ها سبب شد خادم الله تحریک شده و شروع به ادعا نماید. شرح ادعا از این قرار است که اول از همه میرزا حیدرعلی اصفهانی و حاجی نیاز را مخاطب قرار داده آنها توجه نکردند. خادم الله به دنبال آنها رفته و با بی توجهی مواجه شد. عصبانی گشت و به میرزا حیدرعلی گفت: ای بی دین بی مروت بی انصاف. تو از خدا متشخص‌تر نیستی و من از شیطان پست‌تر نه. خدا از شیطان پرسید که چرا سجده به آدم نمودی؟ تو چرا از من سؤال نمیکنی؟ خادم الله با بی توجهی احباب مواجه شد و ملاحظه کرد که فواد افندی پنج ساله از جلوی او راه می‌رود گفت تو توجه کن اما او هم

توجه ننمود. پس کرسی بر زیر پای خود گذاشت و این سخنان را گفت: (این سخنان از کتاب "واقعه هائله صعود حضرت بهاءالله"^{۴۱} که نوشته خود شخص خادم الله است آورده شده):

"... وقتی را جمال قدم جل جلاله فرمودند والله المقتدر المهیمن القیوم گه اگر بدانم اینکه دین سبب اختلاف میشود اصل دین را از میان برمیدارم و مرتفع میکنم که دیگر در این عالم نباشد. این عبد [خادم الله] نظر به این بیان رحمن مع کل اوامر الله و به و علیه در هر روزی هزار کتاب کفر قرائت نمودم و هزار هزار کلمات شرکیه لامثل لها استماع نمودم و در آتش صبر و سکوت سوختم مع هذا لب نگشودم و همتی ننمودم که مباد به قدر ذره ای سبب اختلاف در امر الله شوم و حال میبینم که منبع اختلاف و مصدر اختلاف و مطلع اختلاف و قوت اختلاف و اصل اختلاف وجود من و صمت من و سکوت من شده و میگویند خادم به جمیع این مراتب قائم و قائل و اعظم شاهد بر تصدیق و ثبوت نفس صمت و عمل سکوت من است ... جمیع سیئات شما و همه عالم به نص قول جمال قدم جل مظلومیت بر گردن این عبد بود و از این به بعد که این کلمه را میگویم من از گردن خود برمیدارم و بر عهده خود شما و همه عالم میگذارم و آن کلمه اینست که از نقطه بآء بدایه تا نقطه یآء نهاییه از حین بعد غیبت الله آنچه واقع شده از افعال و اعمال و اقوال و حرکات و سکنت و سلوک و رفتار، کل مخالف حق و دین حق و کتاب حق و امر حق و جمیع ما نزل و ما ظهر من لدی الحق بوده و مخالف با جمیع شرایع الله از اول الذی لا اول له الی این ظهور اعظم منع بوده ..."^{۴۲}

به این ترتیب خادم الله نیز وارد عمل شد و اول شبیه ای که افکند آن بود که دو کلمه شیطانی و برای مبارزه با حق است: اول کلمه سرالله (لقب حضرت عبدالبهاء که مؤمنین استفاده مینمودند)، دوم کلمه عهد و میثاق. حضرت عبدالبهاء احباب را تحریص به تشویق یکدیگر برای ثبوت به عهد و میثاق میفرمودند. برای مثال به نامه زیر که به خط میرزا اسدالله اصفهانی خطاب به میرزا حیدر علی اصفهانی توجه کنید:

"...ایام ظهور گذشت آفتاب حقیقت غروب فرمود که حال شب است ظلمت در حسب ظاهر عالم را فرو گرفته است وقت بیداری و پاسبانی ایادی امر است اگر پاسبان را خواب در ربود سارقین که در کمین نشسته اند فرصت نمیدهند و کام دل را حاصل مینمایند. بیدارید یا خواب؟ رسم پاسبانان و کشیک چیان به این است که در وقتی که ظلمت شب عالم را فرو گرفته و خلق در رفتار بازماندند محض انتباه یکدیگر هر ساعتی به ذکر یالله و بیدارباش صدایی میزنند و یکدیگر را از خواب ربودن حفظ مینمایند و به همین منوال شب را به صبح میرسانند و بلاد و ساکنین در آن را از شر دزدان و قطاع

الطریق محفوظ مینمایند حال عرض فانی این و بانگ این ضعیف فقیر این است که بیدار باش بیدار باش و رفقا را به ندای بیدار اخبار ده ...^{۴۳}

نه تنها اسدالله اصفهانی بلکه علی اکبر ابن مشکین قلم و محمود کاشی و ... نیز فریاد بیدار باش برای ثابتین حارسین در مقابل ناقضین سارقین میزدند. خادم الله در حال این سخنان بود که محمود کاشی به او گفت: مگر ناقض شده ای؟ و خادم الله بر کرسی ادامه داد:

"... کلمه سرالله و کلمه عهد و میثاق از حق نبوده و به حق نیست و همین دو کلمه را دو سیف نموده و بر وجه حق و هیکل حق در کل حین میزنند و خود را هم از مؤمنین به حق میشرند فباطل عما یظنون. یک سیف کلمه عهد و میثاق و یک سیف کلمه سرالله و این از حق و به حق نیست ..."^{۴۴}

سپس ادعا نموده که شبانه حضرت بهاءالله به خوابش رفته اند و او را که در بیداری طرد فرمودند، در خواب جانشین و ولی بیان کرده اند. خادم الله گفت جمال ابهلی مرا برای اتحاد و ایجاد دوستی مبعوث فرمودند. این سخنان سبب شد که ابن مشکین قلم و حضرت عبدالبهاء او را گرفته و تنبیه نمودند و از زیر شال او تعداد زیادی از الواح جعلی را به دست آوردند. خادم الله در آن هنگامه با التماس و فریاد ادامه میداد: "... آخر این چه دشمنی است در حق حق؟ ... من آیات و کلمات الهی را میخوانم بدون آنکه از خود کلمه ای بگویم یا کلمه ای را معنا نمایم ...". به این ترتیب فتنه خادم الله خاموش شد و مکاتیب جعلیش به دست حضرت عبدالبهاء افتاد. در آن مکاتیب تهمت‌های عظیمه به حضرت عبدالبهاء زده شده بود و مؤمنین ثابتین مانند میرزا ابوالفضائل و ایادیان و ... را کذاب و ... خوانده بود. مدتی بعد از این فتنه، خادم الله نزد ناقضین رفته و توبه نمود و با آنها همراه شد. حضرت عبدالبهاء میفرماید:

"... میرزا آقاخان در ابتدا با میرزا محمدعلی در نهایت بغض بود. کم کم دوست شد. نوشتجات را در قابلمه میگذاشت و به بهانه خریدن پنیر میبرد و میفرستاد و تصور میکرد من نمیفهمم. بعد که برمیکشت پنیری که خریده بود میآورد نشان میداد. مدتی گذشت. یک روز آمد و گفت میخواهم از منزل شما بروم. من چون از رفتارش ناراحت بودم گفتم فی امان الله. رفت و با حضرات رفیق شد. مدتی مشغول تخدیش اذهان بود، بعد کفن به گردن انداخت و علم مظلومیت بلند کرد ... میرزا آقاخان که شما به گوش خود شنیدید که جمال مبارک سر بر پنجره نهادند از دست او فغان و ناله فرمودند حال شخص بسیار جلیلی شده است و شهادتش بر ضد مرکز میثاق نوشته اند به مقابل شهادت نصف روی زمین است و او را به درجه ای نبوت رسانیده لذا از همین شما قیاس بگیر ..."^{۴۵}

خادم الله نیز با ناقضین همراه و همراز شده و مشغول به ساختن بیانات شفاهی و حدیث نمود و احباب او را ابوهریره خواندند.^{۴۶} به این ترتیب در همان چهارسال اولیه خادم الله

مشغول جانب داری از ناقضین شد. با این شخص دومی که مورد توجه ناقضین قرار گرفت کاتب دیگر جمال ابهی میرزا جواد قزوینی بود، که او نیز در ابتدای خواندن کتاب عهد لسانا و به تزویر همراه همیشگی حضرت عبدالبهاء بود اما با اعلان نقض دشمنی خود را علنی نمود. شخص مهم دیگر جمال بروجرودی ملقب به اسم الله الجمال بود که علاوه بر تبلیغ بسیاری از نفوس در انتقال و جابجایی رمس حضرت باب در ایران نقش موثری داشت. این عمل ناقضین تا پایان دوره سقوط قطعی و نابودی ناقضین ادامه داشت که تلاش برای جذب ابراهیم خیرالله از این دسته اقدامات بود. ناقضین همچنین دو نفر دیگر را زیر نظر گرفتند، یکی جلیل خوئی و دیگری میرزا ابوالفضائل گلپایگانی بودند. آنها دو روش برای جذب مشهورین امر به خود داشتند: روش اول آن بود که ناقضین معروف، به تجلیل و تعظیم از مؤمنین مشهور در مجامع روی میآوردند و آنقدر مقام آنان را میستودند که علاوه بر ایجاد غرور در شخص، احبا را نسبت به او ظنین نماید که چه علتی وجود دارد که ناقضین به این مقدار از فلان شخص تمجید مینمایند؟ برای مثال ناقضین این حیل را برای میرزا ابوالفضائل گلپایگانی به دفعات اجرا نمودند که پس از بد بین شدن برخی از احباب به او، ایشان مکتوبی نوشته و اظهار داشتند تعریف و تمجید و سخنی از ایشان نگویند.^{۴۷} حتی ناقضین در سالهای بعد از انفصال بیان میداشتند که میرزا ابوالفضائل از مخالفان حضرت عبدالبهاء و از مریدان ناقض اکبر است. میرزا بدیع الله درباره ملاقات خود با میرزا ابوالفضائل مینویسد:

"... (میرزا ابوالفضائل) گفتند قلم ما آزاد نیست نمگذارند حقایق نوشته شود و پیروی وجدان نمایم ولی من آنچه عقیده خود است نوشته پنهان نموده ام. این قول ایامی است که ایشان به نوشتن فرائد مشغول بودند."^{۴۸}

و روش دوم آن بود که در بین مؤمنین شایعه میکردند که فلان مؤمن را دیدیم که جلوی حضرت عبدالبهاء بلند نشد و یا آنکه به خادم الله سلام کرد و دست داد. با شیوع این تهمت‌ها مؤمنین به شخص مزبور بدبین میشدند و در سرّ سرّ او را ناقض میخواندند. در این وقت بود که ناقضین دست به کار شده نزد او میرفتند و شخص مذکور را با خود همراه مینمودند. به همین دلیل حضرت عبدالبهاء در آن زمان هیچگونه شایعه و تهمتی را نمیپذیرفتند مگر آنکه پس از تحقیق معتمدین نقض و ثبات او مشخص گردد. یکی از کسانی که به این فتنه دچار گشت میرزا حیدرعلی اصفهانی بود. در زمانی که او در ایران در حال روشن نمودن نور عهد و میثاق در قلوب احباب بود ناقضین برای آنکه او را به سمت خود سوق دهند و یا حداقل او را منزوی نموده از سفرهای تحکیمی بازدارند او را ناعق خوانده و بسیاری از مؤمنین تهران به او بدبین شدند. این تهمت بالا گرفت و

نارش به ارض اقدس نیز رسیده و اسدالله اصفهانی در مکتوبی از او طلب مشخص کردن راه و روشش میکند:

"فدایت شوم نمیدانم شما این اوقات حرکتان حرکات آدم بیدار است یا خواب. مکاتبان که نمیرسد و اگر هم برسد مطلبی از آنها فهمیده نمیشود. آیا مشی و سلوک و روستان همان نحو است که در ایام ظهور بوده یا تغییر داده اید..."^{۴۹}

با این حال تلاشهای ناقضین برای جذب و فریب میرزا حیدرعلی اصفهانی بی نتیجه ماند و ضرری بر امرالله وارد نگشت. حضرت شوقی ربانی میفرماید:

"... هر چند طوریون در سینای روح منصع گشتند و عده ای از ارکان قویۀ این بنیان منهدم گشتند و اغصان منشعبه از شجرۀ لاشرقیه و لاغربیه اکثر به خاک ذلت افتادند و از اصل سدره منقطع و منفصل گشتند ولی بنیاد امن بنیان متأثر و متزلزل نشد و دوحۀ الهیه قلع و قمع نگردید..."^{۵۰}

این روش برای تمام ناقضین در تمام ادوار معمول بود که یکی از مؤمنین را در چشم ثابتین و احباب ناقض نشان میدانند و با بروز اختلاف و بدبینی مؤمنین مشارالیه را فریب میدادند. حضرت ولی امرالله در توقیعی میفرماید:

"...اعضاء محترمه آن محفل مقدس [محفل روحانی ایران] احبای الهی را خصوصاً نفوس مخلصه فعال را از شر مفسدین محافظه نمایند زیرا اعدای امرالله سرّاً و ساده دلهای نفوس جهراً در فکر آنند که بعضی از احبای با جودت و کمال را متهم نمایند و شهرت دهند که ایشان با دشمنان امر مرتبند تا به این وسیله قلوب اولیاءالله را از یکدیگر متنفر و مشمنز سازند و در میدان مکر و خداع رایات فتنه و فساد برافرازند و بر هیکل مقدس امرالله با سمند ظلم و کین بتازند. لهذا باید امناء محفل مقدس بیدار باشند و مواظبت تامه نمایند و تحقیقات کامله فرمایند و ملتفت نوایای سؤیۀ نفوس باشند و با خبر از اعراض و افکار اشخاص مکار گردند. به ظاهر اقوال اکتفا ننمایند و تأمل در قرائن و نتائج هر گفتار کنند و هرگاه معلوم و ثابت گردید که نفوسی نیات مضره دارند که منتهی به ضرر امرالله خواهد شد فوراً به ارض اقدس مخابره نمایند. شواهد و تفصیل امور را بنگارند و صبر کنند تا جواب رسد و تا اشاره ای از ارض مقدس نرسد ابداً گفتگویی به میان نیارند. این قضیه مکرر مرقوم شد. چون بسیار مهم است و علت صیانت وحدت احباء..."^{۵۱}

"در این زمان نیز ناقضین و ناکثین به همین شیوه سلوک مینمایند. ناقضین عمداً شبهه میافکنند و برخی مؤمنین نیز سهواً با آنان همراهی مینمایند. اما احباب باید در هر دوره ای هوشیار باشند که مبدا ناخواسته نه تنها فریب اشرار را خورده و احباب و مؤمنین را ناقض بدانند بلکه آب به آسیاب دشمن ریخته و سهواً با بیان تهمت در نقشۀ آنان سهیم گردند. به همین علت حصرت عبدالبهاء در آن ایام امر فرمودند که کسی از ثابتین اجازه

ندارد نفسی را ناقض بخواند مگر خود شخص اقرار به نقض عهد کند ... تا نفسی اظهار ثبوت مینماید تعرض مکنید و او را رسوا ننمایید ..."^{۵۲}

اما تلاش ناقضین برای جذب جناب ابوالفضائل با لوح هزاربیتی و زیارتش در ارض اقدس بی نتیجه ماند، هرچند که جلیل خوئی را به خود جذب نمودند.

تا اینجا زمینه تاریخی لوح و وضعیت مخاطبان و جامعه بهائی را بررسی نمودیم. اکنون لازم است ببینیم که علت پرسشهای میرزا ابوالفضائل و جلیل خوئی چه بوده است؟

پرسشهای میرزا ابوالفضائل و خوئی

صورت عریضه میرزا ابوالفضائل و جلیل خوئی در دست نیست، اما حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی خطاب به میرزا ابوالفضائل سوالات او را مطرح میفرمایند و در لوح هزار بیتی خطاب به جلیل خوئی بدون بیان سوالات و ایرادات او پاسخ را مرقوم مینمایند. اما از متن جوابهای مبارک پیداست که ایرادات و سوالات هر دونفر شباهت به یکدیگر داشته است. در این قسمت با توجه به مضامین دو لوح هزاربیتی زمینه تاریخی ایرادات مذکور را بررسی مینماییم:

موضوع اول: همه بهائیان به کتاب اقدس و کتاب عهد معتقد هستند. پس علت اختلافهای موجود چیست؟

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

"يقولون بالسنتهم ما ليس في قلوبهم و از این گذشته استقامت شرط است به مجرد قول تمام نگردد ... با وجود اقرار و اعتراف به کتاب اقدس و کتاب عهد مخالفت در جمیع شئون مطابق نیاید. مثلاً بعضی از احبا ارض اقدس به لسان در نهایت فصاحت و بلاغت اظهار ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان مینمایند ولی با وجود تنبیهات شدیدة این عبد نظر به حکمت الهیه که بدون اطلاع نفسی به جهات چیزی مرقوم ننماید خفياً متصلاً مکاتیب به اطراف فرستاده که به انواع وسائل شباهت در قلوب افکند. این اقرار با این اصرار در القا شباهت، بسی مباین ..."^{۵۳}

مسئله اتحاد از منظر جناب میرزا ابوالفضائل امری عظیم و مهم بود. به همین علت بروز اختلاف ایشان را بسیار هراسان کرد.^{۵۴} ایشان در نامه ای چنین مرقوم میفرمایند:

" امروز اضر اشیا به امر الهی دو بلای مهلك است: اختلاف و کسالت. فدوی که اندک استحضاری از حالات ملل ماضیه و امم سالفه دارد میداند که هیچ ملتی عزیز نشد الا به سبب اتحاد افراد آن ملت از قیام به امور مذکوره. حق جل جلاله فرموده اند "گذشته آینه آینده است." اگر صاحب ادراکی یافت شود همین کلمه جامعه مبارکه کافیهست در ادراک مآل کار."^{۵۵}

به همین علت یکی از موضوعات مهم برای جناب میرزا ابوالفضائل علت اختلاف بود. هر دو گروه ناقضین و ثابتین معتقد به کتاب عهد، کتاب اقدس و سایر الواح و آثار جمال ابهی بودند و بخش عمده ای از ردیه‌های آنها را الواح حضرت بهاءالله تشکیل میداد. حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی میفرماید:

"...از غرائب وقوعات این که یکی از احباب گفته بود که این رساله [یکی از ردیه‌های ناقضین] چگونه اوراق شبهاست میشود؟ در جواب بفرمایند تیر شهاب رداً علی الباب تألیف شخص کرمانی نیز محتوی بر صد آیات بینات قرآن. در این صورت تیر شهاب را کتاب صواب باید خواند."^{۵۶}

ناقضین نه تنها کتاب عهد را قبول داشتند بلکه به کرات کتاب عهد را منتشر نمودند و بر آن تفسیر نوشتند. اگر آنها قصد داشتند که حضرت عبدالبهاء را رد کرده و ناقض اکبر را جانشین بخوانند باید مطیع کتاب عهد میبودند. این انقیاد ظاهری به کتاب عهد و سایر الواح مبارکه سه دلیل داشت:

- ۱- خود را مؤمنین حقیقی و مخلص نشان داده و مطیع کتاب عهد معرفی نمایند.
- ۲- با بیان اعتقاد به الواح بتوانند آنها را تحریف و به میل خود تفسیر نمایند.
- ۳- با تأکید بر کامل بودن الواح حضرت بهاءالله فریاد حسنا کتاب الله زنند و مقام تبیین را حذف کنند.

دلیل اول تظاهر به انقیاد و اطاعت آن بود که خود را مؤمنین حقیقی جلوه دهند. میرزا بدیع الله که در مدتی پس از نقض توبه کرد و توبه نامه ای نیز مرقوم نمود در قسمتی از آن درباره حیل ناقضین مینویسد:

"... اولاً نهایت درجه اظهار انقیاد و اطاعت به اوامر الهیه را مینماید و شب و روز به تحریر آیات مشغول میشوند به قسمی که شخص وارد چنان گمان مینماید که فانی فنا احدیت هستند و جز امر مبارک و آیات مبارکه هیچ خیالی و قصدی ندارند..."^{۵۷}

دلیل دوم انقیاد ظاهری ناقضین به الواح آن بود که به رأی خویش تفسیر نمایند و تبیین کنند. همچنین ناقضین آیات جمال ابهی را تحریف میکردند و در آن دست میبردند. میرزا بدیع الله چنین ادامه میدهد:

"... کم کم بنای اذکاری میگذارند که مستمع را از توجه به حکم محکم وصیه الله ممنوع سازند، یعنی بعضی آیات را تأویل و تعبیر مینمایند و بعضی را از مواضع تحریف میکنند و به کمال لطافت و مظلومیت آنچه که باعث عداوت و بغضای حضرت من اراده الله است بر قلبش القا میدارند..."^{۵۸}

و مینویسد:

"... یومی [ناقض اکبر] لوح مبارکی به اثر قلم اعلیٰ از جعبه بیرون آوردند که در آن ذکر اعمال و افعال و ظلم و تعدی میرزا یحیی را مرقوم نموده اند و در ذکر آن "انّ اخی" از قلم اعلیٰ نازل بعد از آنکه این عبد تلاوت نمود اظهار داشت که این لوح به هیچ وجه دخلی به این ایام ندارد. گفتند من از جمال قدم جهت حفظ امر اذن دارم که در خط مبارک قلم بیرم و حال چون نفوس غلو نموده اند و آقا دعوی الوهیت دارند انّ اخی را محو مینمایم و انّ غصنی الاعظم مینویسم و به بعضی نشان میدهم که جلوگیری نمایم ... بعد از چند دقیقه لوح مبارک را برداشتند انّ اخی را محو نمودند و انّ غصنی الاعظم نوشتند^{۵۹}...

همچنین ناقض اکبر پیش از صعود حضرت بهاءالله نیز دست به تحریف آیات زد. کتابی در بین اهل بهاء وجود دارد که به کتاب مبین معروف است. این کتاب تا ۵۰ سال بعد از نشر و چاپ همچنان به همراه تحریف غصن اکبر منتشر میشد. اصل آیه این چنین بود: "فو جمالی لم یکن مقصودی فی تلك الكلمات نفسی بل الذی یاتی من بعدی و کان الله علی ذلک لشهید و علیم لاتفعلوا به ما فعلتم بنفسی و اذا نزلت علیکم آیات الله من شطر فضله لاتقولوا انها علی الفطره تالله ان الفطره قد خلقت بقوله و یطوف فی حول امره ان انتم من المؤمنین ان استنشقوا ما یظهر من عند ربکم تالله یتضوع عن کل ما یظهره من عنده نفحات قدسه و یظهر العالمین ان انتم من الشاعرین." اما غصن اکبر با تحریف این بیان، این چنین چاپ و منتشر نمود: "فو جمالی لم یکن مقصودی من تلك الكلمات الا تقرب العباد الی الله العزیز الحمید ایاکم ان تفعلوا بی ما فعلتم بمبشری اذا نزلت. الی آخر."^{۶۰} به این ترتیب با حذف این نکته که با کسی که بعد از من میآید دشمنی نکنید قصد داشت که صعود جمال ابهی را پایان حضور مرجعی مخصوص قرار دهد و دوباره بانگ حسبنا کتاب الله برآرد.

میرزا بدیع الله سالها پس از آنکه توبه خود را شکست در رساله اش درباره علت تحریف آثار مبارکه چنین نوشت:

"در این سالهای اخیر قبل از صعود آنچه بعد سبب اضطراب و مدعای باطل و انقسام شود امر به تغییر آن فرمودند. مانند این آیه در کتاب هیکل "و جمالی لم یکن مقصودی فی تلك الكلمات نفسی بل الذی یاتی بعدی والله غلی ذلک الشهید و علیم" در نسخه طبع حسب الامر "و جمالی لم یکن مقصودی فی هذه الكلمات الا تقرب العباد الی الله العزیز الحمید" مرقوم داشتند ... و همچنین به غصن اکبر و خادم امر فرمودند نوشتجاتی که به خط کتبه رفته تصحیح نمایند."^{۶۱}

همچنین ناقضین به کرات لوح فتنه را منتشر نموده و آن را در محافل خود تلاوت میکردند.^{۶۲} حضرت بهاءالله در لوح فتنه میفرماید: "... فیاتی من قریب فی سنه الشداد و

یاخذ کل من فی البلاد و کل فیہ یشبقتون... "سنة شداد به حروف ابجد برابر با ۱۳۰۹ یعنی سال صعود جمال ابهی است و در تمام لوح ذکر امتحانات الهیه در ایام ادرنه و پس از صعود حضرت بهاءالله در سال ۱۳۰۹ق در آن سنین را بیان فرمودند. لوح فتنه از اولین الواحی بود که جمال بروجردی و جلیل خوئی در آذربایجان در مجمع احباب تلاوت میکردند و احباب را به فتنه جدید انذار میدادند و اذهان را برای بیان تهمتها به حضرت عبدالبهاء آماده مینمودند. با شروع فتنه ناقضین و ثابتین مشغول انتشار لوح فتنه گشتند و بر مضامین لوح مذکور بحث مینمودند. جمال ابهی در قسمتی از لوح مبارک چنین میفرمایند:

"... قل ان ذلک من فتنه یمحص فیها کل من یدعی المحبه و الایمان بالله المهیمن العلی المحبوب بهذالجمال الممتع البهی المحبوب... قل ان ذلک من فتنه یاخذ کل عارف سلیم و کل بالغ حکیم و کل مدبر علیم و کل ملک امین ثم کل نبی رسول..."^{۶۳}

دلیل سوم ناقضین به این پایبندی ظاهری آن بود که مقام "مبیین بودن" و "عصمت موهوبی" حضرت عبدالبهاء را انکار کرده و فریاد حسبنا کتاب الله برآرند. اگر ناگتین امر قصد داشتند که مقام حضرت عبدالبهاء را در زمینه تبیین ضایع نمایند در ابتدا باید به ایمان و اعتقاد به الواح جمال ابهی تظاهر مینمودند و سپس حسبنا کتاب الله را بیان میداشتند و بعد از آن تبیینات حضرت عبدالبهاء را نشانه ای از ادعای مظهریت ایشان قرار میدادند.

اولین اقدام ناقضین برای وصول به انکار لزوم مقام مبیین تهمتی بود که به حضرت عبدالبهاء زده و ایشان را متهم به "سانسور و مخفی کاری" در کتاب عهدی نمودند. ناقض اکبر مینویسد:

"... پس از آنکه بهائیان وصیت نامه را خواندند و رفتند، غصن اعظم شخصی را به دنبال من فرستاد. من در آن زمان برای اولین بار بود که کتاب عهدی را خواندم. وقتی به وصیت نامه توجه نمودم ملاحظه کردم که قسمتی از آن سیاه بود و کسی نمیتوانست آن را بخواند. زمانی که کتاب عهدی برای زیارت آماده شد قسمت سیاه از روی وصیت نامه به زمین افتاد. غصن اعظم به من گفت: این صفحه رازی نیست که بخواهیم از شما پنهان کنیم. فقط من قصد دارم که سایر بهائیان از آن باخبر نباشند. وقتی که من تمام کتاب عهدی را خواندم در آخر وصیت نامه نوشته بود که غصن اعظم و خادم الله باید با یکدیگر در کمال اتحاد راه خدمت را ادامه دهند و به عهد وفادار بمانند."^{۶۴}

اکنون لازم است که به موضوع حسبنا کتاب الله که بخش عمده ای از لوح هزار بیتی خطاب به جلیل خوئی را تشکیل میدهد بپردازیم:

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس میفرمایند:

" یا اهل الانشا اذا طارت الورقا عن ایک الثنا و قصدت المقصد الاقصى الاخفی ارجعوا ما لاعرفتموه من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذاصل القویم."^{۶۵}
در دیانت اسلام و آثار دیانت بهائی تلمیحی وجود دارد به نام "حسبنا کتاب الله" و شرح قضیه از این قرار است:

در احادیث و کتب معتبر اهل تشیع و تسنن درباره وصیت نامه و صعود حضرت محمد مطلبی مذکور است که در زمان صعود وقتی که ایشان در بستر کسالت بودند فرمودند: "انتونی اللوح و الدوات اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا" که مضمون آن چنین است که حضرت محمد فرمودند برایم کاغذ و دوات آورید میخوام برای شما وصیت و مکتوبی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. در ادامه حدیث چنین مذکور است که عمر ممانعت نموده و گفت: "قد غلب علیه الوجع، و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله" و بیماری بر حضرت محمد غلبه نموده و نزد ما قرآن کتاب الله کافی است.^{۶۶} مفسرین شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که حضرت محمد قصد داشتند وصیت نامه مکتوب مرقوم فرمایند. این ادعای عمر خلیفه ثانی سبب شد که باب تبیین و تفسیر مسدود گردد و نفاق و انشعاب در اسلام به وجود آید. در این مقاله وارد مبحث تقدیر الهی و برنامه‌های یزدانی نمیشویم. حضرت عبدالبهاء در لوح هزار بیتی قسمتی را به این موضوع اختصاص میدهند. ما نیز در این مقام بخشی از لوح مفصل مذکور را آورده و پس از آن ماجرا را در زمان حضرت عبدالبهاء با زمان حضرت علی مقایسه مینماییم. حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

"... اما این کلمه کفایت من دون مبین، اصلش از عمر است که گفت حسبنا کتاب الله و به چیز دیگر محتاج یعنی مبین نیستیم و اساس نزاع و جدال و خصومت و تشتیت و تفریق را گذاشت و عداوت و بغضا بین دوستان و اصحاب حضرت انداخت. این کلمه اساس جمیع ظلمها و طغیانها و عصیانها بلکه سبب خونریزیها گشت و چون مطلع بر حقایق و قایع بعد از حضرت رسول گردید شهادت میدهد که اس اساس دین الله از این کلمه برهم خورد و جنود نفس و هوی هجوم آورد و راسخ در علم (ائمه یا همان مبینین قرآن) معزول و مهمول گشت و هر شخص مجهول و مخمول چون ابوهریره و ابوشعبون معزز و مقبول گردید. اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه اسیر و فقیر و خانه نشین شد و لعن الله الناقه و راکبها و قائدها یار دلنشین گشت لافتی الاعلی و لاسیف الا ذوالفقار سرگشته تلال و فقار شد و الشجره الملعونه فی القرآن بر عرش خلافت و سریر سلطنت استقرار یافت. الفاطمه بضعه منی من آذاها فقد آذانی در بیت الحزن گریست تا هلاک شد و عایشه بیباک به حرب آن جان پاک با قومی سفاک و هتاک شتافت و به تبلیغ و تجملت و لو عشت تقیلت معزز و مکرم گشت. این کلمه حسبنا کتاب الله تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد و سیف صارم این اکلمه الاکباد گشت. این کلمه در لیله الهریر نار سعیر

برافروخت و چهار هزار نفس حفظه قرآن اجله اصحاب حضرت امیر را هزله و رزله و خذله خوارج کرد. این کلمه تشبیهت شمل احبا نمود و تفریق جمع اهل ولا کرد این کلمه حب احبای جمال محمدی را به سیف و سنان و حمیف و عدوان تبدیل نمود. این کلمه خنجر کین شد و در ارض طف (کربلا) حنجر جمال مبین را قطع کرد و خاک را به خون مطهرش رنگین نمود. این کلمه در صحرای کربلا آن مصیبت کبری و آن فضیحه عظمی را برپا نمود. این کلمه جمیع ائمه اطهار را اسیر و مسجون و مظلوم و محکوم هر غدار کرد. این کلمه سبب شد که در بین امت مرحومه جدال و نزاع و قتال و حرب انداخت و خون کرورها از مسلمانان ریخت. این کلمه کور فرقان را زیر و بر نمود و بوستان الهی و جنت محمدی را جنگل سباع و ذئاب تیز چنگ کرد. این کلمه هزار و دویست سال به خونریزی غبرا را گلگون و حمرا نمود. این کلمه صد هزار گلوله گشت و بر سینه مبارک حضرت اعلیٰ خورد. این کلمه زنجیر شد و در گردن جمال قدم افتاد. این کلمه غربت عراق و کربت بلغار و مصیبت سجن اعظم شد، زیرا خلیفه ثانی چون خواست مبین کتاب حضرت امیر را مقهور و در زاویه نسیان محصور نماید و راسخ در علم را مبتدل و فاسق بر جهل را معزز و محترم کند و منصوص من کنت مولا فهدا علی مولا را محقر نماید در مقابل نص یکفینا کتاب الله و حسبنا القرآن گفت و استدلال به لا رطب و لا بنس الا فی کتاب مبین نمود ... و اگر خلیفه ثانی اطاعت به راسخ در علم و مبین کتاب حضرت امیر مینمود و حسبنا کتاب الله بر زبان میراند ابا این فتن و فساد رخ مینمود

...^{۶۷}

مبین و مفسر در امر به کسی اطلاق میگردد که عصمت موهوبی دارد و به مثابه قمر است که از شمس حقیقت که دارای عصمت ذاتی است اقتباس نور نموده است. با این حال مبین منصوص سخنش سخن شمس حقیقت است و حرفش نور طریقت. حضرت عبدالبهاء میفرماید:

"...باید الیوم سد ابواب نزاع کرد و منع اسباب جدال و این ممکن نیست جز آنکه کل متابعت مبین کنند و اطاعت مرکز میثاق معین، یعنی تمسک به صریح بیان او جویند و تشبیهت به وضوح تبیان او نهند به قسمی که لبانشان ترجمه لسان او گردد و خامه شان راوی بیان او. حرفی زیاده و نقصان نگویند. کلمه از تاویل و تلویح و تشریح نیفزودند تا کل در ظل کلمه وحدانیت محشور گردند و در تحت لوای فردانیت مجموع. این امر اهم امور و این اس اعظم اساس...^{۶۸}

این موضوع نیز بهانه ناقضین شد و آنها اظهار میکردند که تمام آنچه را که لازم بوده است ما در الواح و آثار حضرت بهاءالله داریم و نیازی به مبین آیات الله وجود ندارد،

کسی که تبیین آثارالله نماید ادعای پیامبری کرده است و کذاب و مفتری میباشد. مهدی دهجی مینویسد:

"...موحدین^{۶۹} را عقیده اینست که خلق اشیا به کلمه الله است ... مثلاً حضرت موسی حینی که فرمود روز شنبه به کار مشغول نشوید روح حرمت در عمل این روز قرار میگیرد و نفسی قادر بر تغییر و تبدیل این حکم نیست تا ظهور بعد ... حضرت موسی اذن طلاق فرمود پس احدی قادر بر منع آن نیست جز روح الله که ظهورش قیامت ظهور موسی است ..."^{۷۰}

دهجی با این مقدمه بیانش را به این موضوع میرساند که تبیینات حضرت عبدالبهاء به هدف محو کردن نام حضرت بهاءالله و باطل نمودن احکام کتاب اقدس است و برای مثال مسأله ازدواج را بیان میکند که جمال ابهی اجازه فرمودند هر بهائی دو همسر اختیار کند اما غصن اعظم با تبیین اکتفا به یک همسر حکم حضرت بهاءالله را رد نموده و بار د حکم حضرت بهاءالله مدعی مقامی عظیم تر از ایشان است.

در کتابی به نام استدلالیه که توسط خلیل بن ابراهیم در زمان حضرت عبدالبهاء توسط ناقضین بر رد هیکل مبارک نوشته شد چنین آمده است:

"... اولاً کلمه محکمه الهی را تحریف نموده و ثانیاً کلماتی از خود جعل کرده و به اسم امرالله مرقوم داشته ثالثاً بنای تأویل به هوای نفس سرکش در کلمات الهی گذاشته و مداخله در حکم الله کرده ... باری قلم از شرح تزویراتش عاجز بود ... ببینید از اول لا اول الی یومنا هذا از کدام زندیقی این حرکت ظاهر شده که آن جناب مرتکب شده اید ..."^{۷۱}

و در رده دیگری:

"... آیا این مذاهب متعدده و ادیان مختلفه هیچیک هستند که کتاب خود را بگذارند و نخوانند و مهجور دارند و به معترضات اقوال و عوارضات واهیه خود مشغول شوند؟ آیا استماع کلمات الله سم و یا سیف مهلک است؟ ..."^{۷۲}

همچنین شیخ کاظم سمندر در مورخه ربیع الثانی ۱۳۱۷ق (اوت ۱۸۹۹م) به زیارت حضرت عبدالبهاء شتافت. ناقضین او را دیده، کتک زده و دستگیر نمودند. جناب سمندر مدتی بعد از این واقعه شرح موقوف را به تفصیل بیان میدارند. ایشان درباره یکی از مصاحبه های خود با خادم الله در زمانی که در حبس ناقضین بود چنین مینویسد:

"میرزا آقاخان رو به من کرده گفت بسیار تعجب است که با اینکه فارسی میفرمایند که وصیت الله آنکه اغصان و افنان و منتسبین طراً باید به غصن اعظم ناظر باشند باز هم ملتفت نمیشوند. گفتم چطور یعنی چه ما هم همین آیه را معتقدیم و میگوئیم. باری در این مقام گفتگو بسیار شد تا اینکه صریحاً توضیحاً گفت که اینکه معلوم است و فارسی است که اغصان و افنان و منتسبین طراً باید به غصن اعظم ناظر باشند، چه دخلی به سایرین

دارد. گفتیم کلمه منتسبین مع تأکید طراً شامل اهل بهائ نیست؟ گفت خیر. گفتیم پس تکلیف اهل بهاء چیست؟ گفت آنها باید به کلمه قل کل من عندالله ناظر باشند...^{۷۳}

میرزا حیدرعلی اصفهانی که در زمان مطرح شدن این مسائل که حدود اواخر سال سوم و اوایل سال چهارم صعود بود در ایران حضور داشته و در صحبت با وکیل الدوله افغان سؤال میکند که آیا راحه نقض در بین احباب وزیده است؟ میرزا حیدرعلی اصفهانی شرح این گفتگو را چنین مینویسد: "... (وکیل الدوله) فرمودند: [برخی احباب] کتاب را کافی دانسته اند و منصوص کتاب اقدس و کتاب عهد مقدس را مختار مطلق و صاحب امر و قائم مقام مسلم حق ندانسته اند. و مدتی بود که این مرض مسری مهلک را در بسیاری میدانستم و برای علاج و مداوایش عقب وقت میگذشتم و انتظار فرصت و تأیید الهی را داشتم. و حال وقت محتوم رسیده است و اگر سکوت کنم مواخذ و معاقب و مسئول و معذب هستم ... اصل این کلمه حسینا کتاب الله شبهه خلیفه ثانی است که به این شبهه، حق من کنت مولاه علی مولاه را غصب کردند و عترت را از کتاب فصل نمودند..."^{۷۴}

میرزا حیدرعلی از شیوع آن مرض در تهران نیز چنین مینویسد:

"باری وارد طهران شدیم. جمال (بروجردی)، شاخص و مشیر و مشار است و صدر جلال را به تمام تدلیس متصرف است. و به جمیع حیل و تزویر با پسر و عیال و برادر زنش و حاجی حسین کاشی و خلیل خوئی و جلیل تبریزی در سرّ سرّ هم نقض و در توهین امرالله هم عهد و پیمان شده اند و ایران را قسمت کرده اند ... با این که کل مجذوب بیانات مبارک و متوجه الی مرکز میثاق الله بودند و ماسوایش را معدوم صرف میدانستند اسباب چینیهای جمال و حسینا کتاب الله و شهرت روایت غیر صحیح و ترویج شبهات سبب شده است که در هر گوشه صدایی و زمزمه ای است."^{۷۵}

این تفکر آنقدر بالا گرفت که ثابتین آن دسته از کسانی را که اعتقاد به عدم لزوم مبین داشتند "حسینا کتاب الله" میخواندند و برای مناظره با آنان از ثابتین دعوت مینمودند.^{۷۶}

با این حال اندازات حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی در حال وقوع بود. خلیفه ناخلف یعنی ناقض اکبر ادعای کافی بودن آثارالله و الواح الهی را بلند نمود. ابوهیرره یعنی خادم الله و میرزا مصطفی مشغول ساخت احادیث شدند و بیانات شفاهی رواج دادند. حرم ثانی عایشه حمیرا گشت و اشک ملاً اعلی را به خون حمران نمود.

موضوع دوم: ادعای حضرت عبدالبهاء چیست؟ عبودیت یا ربوبیت؟

دومین موضوعی که در لوح هزاربیتی مطرح میشود و از پرسشهای میرزا ابوالفضائل بوده است، مسئله ادعای حضرت عبدالبهاء میباشد. در زمان صدور لوح هزاربیتی برخی ادعا داشتند که حضرت عبدالبهاء خود را پیامبر جدید میخوانند و مظهر ظهور میدانند. به

همین علت میرزا ابوالفضائل و جلیل خونی این موضوع را مطرح کرده و حضرت عبدالبهاء پاسخ فرمودند. ناقض اکبر که خود در زمان حضرت بهاءالله ادعای مقامات عظیمه داشت این بار حضرت عبدالبهاء را مدعی میخواند (برخی از ادعاهای حطب اکبر در ادامه بیان گردیده است). پیش از صعود جمال ابهی با ادعای غصن اکبر فتنه و آشوبی در بین احباب ایران علی الخصوص مؤمنین قزوین اتفاق افتاد. شرح این ادعا که در تواریخ امریه به نام "فتنه غصنیه" معروف است از این قرار میباشد:

حضرت بهاءالله غصن اکبر را از کودکی آموزش داده و تعلیم فرمودند و همچنین مشکین قلم استاد خطاطی او بوده و در این هنر از استاد پیشی گرفته و به علت خط زیبا آثار الهی را کتابت میکرد. همچنین صورت مناجاتها و زیارتنامه‌هایی برای شهدا به صورت و نگارش الواح مبارک انشا میکرد و مورد تشویق جمال ابهی قرار میگرفت. علت اصلی این آموزش و تشویق آن بود که همه ببینند که صغار در ظل مبارک از اعظام ازلیان و حتی از خود ازل زیباتر نگارش مینمایند. این آثار در سال ۱۲۸۸ ق (۱۸۷۱ م) سبب شد که برخی از احباب قزوین برای آثار غصن اکبر ارزش الهی قائل شوند و مکاتیب او را به عنوان حرز بر بازوی خود ببندند. پیشرو این فتنه حاجی حسن زرگر قزوینی و برادرش آقاعلی زرگر و برخی دیگر از مؤمنین بودند و غصن اکبر را به لقب سلطان الروح خواندند که این لقب تا سالها پس از صعود حضرت بهاءالله بر او اطلاق میشد. همچنین او را باطن مقام جمال ابهی خواندند و برخی از مؤمنین به آنها گرویدند. در مقابل این دسته افرادی مانند شیخ کاظم سمندر و محمد جواد فرهادی قرار گرفتند و اختلاف بالا گرفته در برخی از مواقع نیز به ضرب و زجر و زد و خورد منتهی شد. این اختلافها تا مدتی وجود داشت و آنقدر از دیاد یافت که سبب محزونیت مبارک شد و ایشان تا مدتی با احباب قزوینی مراسله نفرمودند. همچنین چون از مقام و ادعای میرزا محمدعلی سوال کردند غصن اکبر پاسخی نداده و حضرت بهاءالله مکرر شدند. همچنین در طی نوشته ای چنین ادعا نمود:

"ان یا ملا البیان اسمعوا ندائی و لاتکونوا کالملاء الفرقان کافرا مرتدا اثیما ... قل یا قوم تالله قد ظهر ظهور الله الاکبر عن مشرق القدس کشمس لائح انور کشف النقاب عن وجهه اطهر و انه من کل الشموس و الاقمار و النجوم انور اکبر بل انه لسلطان السموات و الارض و انه لنور الله الانور بل الشمس عنده من کل صغیر اصغر".^{۷۷}

و نیز چنین مرقوم کرد:

"قل یا قوم انی سمندر ناری امشی فی النار و اکل من النار و اسیر فی النار و ان مقصودی من النار هو حب الله المهیمن القیوم و من اکل النار هو اکل معارف ربی و المشی فی النار هو المشی فی سبیل حبه و السیر فی النار هو السیر فی درجات شوقی و جذبی الی محبوبی

الباقی المحبوب اذا لا تقتلونى باسیاف شرکم اتقوا الله و لا تنکرونى و لا آیاتى التى اوحیت الی من عند ربى و انزله على لسانى...^{۷۸}

از یک طرف بسیاری از احباب قزوینی اعتقاد به عظمت و شمس الشموسى غصن اکبر داشتند و از طرف دیگر نامه‌هایی که از ارض اقدس برای آنها ارسال میشد مبنی بر ترک این اعتقاد بود. برای مثال در نامه ای که به خط میرزا جواد قزوینی از عکا به احباب قزوین است چنین مسطور:

"... قسم به محبوب یکتا به یک اشاره اصبع صد هزار مثل جناب محمد علی روحی فداه اگر اراده فرماید در ملک خلق میشود. فو حقه در مجلس سرکار آقا سرالله روحی فداه قادر بر تکلم نیست چه رسد به حضور طلعت ابهی..."^{۷۹}

در این زمان بود که ابراهیم خلیل قزوینی طی عریضه ای از مقام غصن اکبر سؤال نمود و لوحی از جمال ابهی نازل که مقام غصن اکبر را مقامی از عباد خویش میفرماید:

"... و اما ما سئلت عن ابنی فاعلم بانّ ابنائی ان یتبعون احکام الله و لا یتجاوزون عما حدّد فی البیان کتاب الله المهیمن القیوم و یامرون انفسهم و انفس العباد بالمعروف و ینهون عن المنکر و یشهدون بما شهد الله فی محکم آیاته المبرم المحتوم و یؤمنون بمن یراهه الله فی یوم الذی فیهِ یحصی زمن الاولین و الاخرین و فیهِ کل علی الله ربهم یرضون و لن یختلفوا فی امرالله و لن یبعدوا عن شرعه المقدر المسطور اذا فاعلموا بانهم اوراق شجره التوحید و اثماره..."^{۸۰}

همچنین در لوحی دیگر در آن زمان چنین مسطور:

"... انه عبد من عبادى قد خلقتاه بقدرتى و انطقناه لثنا نفسى بین العالمین و اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود.^{۸۱} قل یا قوم ان ماسوائى خلق بقولى و انه و امثاله من الذین انبتهم الله من هذه الشجره هم سحائب الرحمه و غمائم الفضل و سرج الهدایه و ادلائى بین البریه ان یکونن ثابتا علی امرى و ان ربک ما اتخذ شریکا و لا شبیها و لا وزیرا و لا نظیرا و لانداء و لامثالا..."^{۸۲}

با نزول این الواح غصن اکبر مجبور به توبه شد و طی مرقومه ای مفصل با خط خود به صورت نستعلیق خویش را از ادعا تبرئه نمود. قسمتی از تبرئه نامه غصن اکبر چنین است:

"هو الابهی- ... اوست خداوند واحدی که لم یزل بوده و شبهی از برایش نبوده و لا یزال خواهد بود و وزیر و نظیر از برایش نه ... و بعد آنکه نوشته آنجناب رسید و بر مضمون کماهی حاصل شد انشاءالله امیدواریم که فضل الهی شامل شود و از شمال و قوف به یمین اقبال کشاند. بشنو ندای این ورقه منفیه را که در رضوان قدس الهی ندا مینماید و دوستان خود را به بقعه مبارکه احدیه ابهی دعوت مینماید. قسم به جمال قدم که این عبد خود را

در آن ساحت اقل از نمله دانسته و احقر از نره مشاهده نموده. مالک الملوکی که به یک اراده اش مظاهر الهیه خلق میشود چگونه میشود که در آن ساحت دعوی وجود نمود؟ این بنده لم یزل خود را مفقود دانسته و میدانم و در کل حین از سحاب مکرمت مستدعیم که قطرت فیض فضلش را از این قلب پژمرده منع ننماید...^{۸۳}

ناقض اکبر سالها بعد از این ماجرا درباره فتنه غصنیه چنین نوشت:

"یکی از تهمت‌هایی که به صورت پی‌اپی به من وارد میکنند آنست که در ایام حیات حضرت بهاءالله ادعای مقام نمودم... زمانی که جمال ابه‌ی لوح اول را به قزوین فرستادند (مقصود ناقض اکبر از «لوح»، نامه خودش میباشد. او مدعی است که مکتوب مورد بحث به امر جمال ابه‌ی و از لسان غصن اکبر نازل گشته است) تنها هدف مبارک امتحان احباب و مؤمنین در قزوین بود. و در ارسال لوح دوم (لوح جمال ابه‌ی با مصدر «و اما ما سنلت عن ابنی...» که پیشتر بیان شد.) قصد داشتند که مؤمنین به جایگاه حضرت بهاءالله پی برده و بدانند کسی در این مقام با هیکل مبارک تشابهی ندارد... مکاتیب عربی من در آن ایام به طور کامل با نظارت حضرت بهاءالله بود. ایشان ابتدا با قلم مبارک تصحیح میفرمودند و سپس من استنساخ کرده و برای مؤمنین ارسال مینمودم."^{۸۴}

به این ترتیب بود که اتحاد نسبی در قزوین ایجاد شد. این مسئله سبب گشت که غصن اکبر سالها بعد عملی را که خود مرتکب شد و با برخورد محکم جمال ابه‌ی مواجه گشت این بار به حضرت عبدالبهاء نسبت دهد.

اما اکنون تهمتی که ناقضین به حضرت عبدالبهاء درباره ادعای مبارک به ایشان وارد کردند را بررسی نمائیم. حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

"... این ناقضین مدتی کمین نشستند. عاقبت بعد از سه سال ادعائی از برای این عبد فرض و تخمین نمودند و با کوس و کرنا عربده در روی زمین انداختند و این عبد را مصداق آیه مبارکه من یدعی امر قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مقتر نسل الله ان یویده علی الرجوع ان تاب انه هو التواب و ان اصر علی ما قال بیعت علیه من لا یرحمه انه شدید العقاب دانسته اند و این آیه را در کل رسائل خویش با قلم جلی مرقوم نموده اند در درون رساله ذکر ادعای الوهیت و ربوبیت و شرکت با جمال مبارک را نموده اند..."^{۸۵}

چندی پیش از صعود جمال ابه‌ی زمزمه‌هایی محزون کننده به گوش میرسید. غصن اکبر و مادرش به همراه برخی دیگر از منتسبین به مؤمنین و زائرین تأکید موکد میکردند که به گوش باشید مبدا از حکم محکم کتاب اقدس که میفرماید: "من یدعی امر قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مقتر نسل الله بان یویده علی الرجوع ان تاب انه هو التواب و ان اصر علی ما قال بیعت علیه من لا یرحمه انه شدید العقاب" چشم پوشی کنید. هر نفسی که مدعی مقام جدیدی گردد و خود را هم رتبه با حضرت بهاءالله بخواند باطل است. این

سخنان برای مؤمنین عجیب به نظر میرسید. چه دلیلی دارد که این موضوع را آنقدر با تاکید بیان کنند؟ مگر چه کسی ادعای جدیدی نموده است؟^{۸۶} اما این مقدمه ای بود برای آماده سازی احبا برای پذیرفتن افتزایی به حضرت عبدالبهاء و آن افترا آن بود که حضرت عبدالبهاء خود را مدعی مقام جدید خوانده اند. این عمل با حضور مستقیم غسن اکبر همراه نبود بلکه او از پس پرده مریدان خود را تحریص به نشر تهمت و افترا مینمود و قصد داشت که برای خود تمام راهها را مسدود نماید و با بروز فتنه و فدا کردن چند تن از مریدان خود همچنان ایمان خود به جمال ابهی را نشان دهد. با این حال تقریباً تمام مجاورین و بسیاری از مؤمنین در سال سوم و چهارم صعود مبارک به ناقص بودن غسن اکبر پی برده بودند اما به دلیل تأکیدات محکم حضرت عبدالبهاء اجازه بیان آن را نداشتند. اما اکنون زمان آن بود که ناقصین ادعای خود را مبنی بر مدعی بودن حضرت عبدالبهاء به اثبات برسانند. در سال سوم و چهارم ناقصین برای اثبات ادعای افتزای خود تماماً از عشق و علاقه شدید مؤمنین به حضرت عبدالبهاء استفاده نمودند. علاوه بر این سوء استفادهها خودشان نیز مشغول به تهمت زدن و شبهه افکنی شدند. یکی از مریدان غسن اکبر شخصی به نام میرزا حسین شیرازی معروف به خرطومی بود. خرطومی در سال ۱۳۱۱ق (۱۸۹۴م) جوابیه ای بر ردیه صفی علیشاه نوشت. خرطومی نام جوابیه خود را نجم العرفان فی رجم من اعترض علی الایقان گذاشته و برای او ارسال کرد. چند ماه بعد خرطومی به همراه سید محمد افغان به ارض اقدس آمده و شش ماه با ناقص اکبر بسر برد و پس از آن به هند رفت و در بمبئی به صورت علنی نقض ناقصین را فاش نمود و با انتشار یک کتاب ردیه در سال ۱۳۱۳ق (۱۸۹۶م) خفاشان نقض را از کھوف خود بیرون آورد. او در این ردیه که منتشر نمود و به ایران ارسال کرد ادعا نمود که حضرت عبدالبهاء ادعای مقام عصمت عظمی نموده و خود را هم مقام جمال ابهی شمرده اند.^{۸۷} به احتمال بسیار زیاد این ردیه یکی از نوشته‌های غسن اکبر بود. میرزا محمدعلی غسن اکبر درباره مکتوب خود مینویسد:

"مکتوب من در حالی که نیمی از آن درباره توضیحات شرایط آن زمان و نیم دیگر در موضوع بیان واقعیت تعالیم حضرت بهالله بود، در بمبئی هند منتشر شد. در آن مکتوب کلمه ای وجود نداشت که سبب شود آنها (پیروان حضرت عبدالبهاء) بر رد من چیزی بنویسند ... این نامه برای همه منتشر گشت، برخی از مؤمنین قبول نموده و به من پیوستند. افراد مشهوری مانند اسم الله جمال بروجردی و حاجی محمدحسین کاشانی و دوستانی دیگر از تهران آقا میرزا خلیل، حاجی محمدعلی و پسرش میرزا عبدالحسین خان و دوستان دیگرش از آذربایجان، چند تن از خراسان و بسیاری دیگر از ایران جواب نامه من را دادند و برخی از آنها هنوز زنده هستند. آقا سید میرزا افغان، محمد افغان، حسین

خرطومی، حسین جهرمی، حاجی محمد عوضی و بسیاری از مشاهیر بمبئی به من ملحق شدند.^{۸۸}

هنوز ماجرای ادعای غصن اکبر و فتنه غصنیه در اذهان مؤمنین بود و با توجه به الواح جمال ابهی هیچکس با مقام مبارک ایشان شریک و سهیم نیست. بر احباب خوفی حاکم گشته بود که مبادا کسی مدعی مقامی جدید شود و فتنه ای همانند فتنه غصنیه به وجود آورد. مؤمنین به همین دلیل میدانستند که اگر نفسی مانند غصن اکبر ادعایی نماید او کذاب و باطل است. ناقضین از این خوف و ترس استفاده نمودند و این تهمت را به حضرت عبدالبهاء وارد نمودند. این تهمت مهمترین سلاح ناقضین بوده است. اول دلیلی که ناقضین مطرح مینمودند عرائض مؤمنین و مدائح احباب به حضرت عبدالبهاء بود. یکی از اولین اشعاری که پس از صعود جمال ابهی خوانده شد و سبب گشت که ناقضین زمره‌های ادعای مدعی جدید را بیان کنند شعری از میرزا باقر بصار رشتی بود. ناقض اکبر این داستان را اینچنین مینویسد:

"در یک روز بعد از زیارت که همگی جمع بودیم گفته شد که قرار است بعد از ظهر شعری از اشعار یکی از زائرین به نام بصار از اهل رشت که برای مقام حضرت عبدالبهاء نوشته است خوانده شود. حاجی نیاز که در قاهره زندگی میکرد در آن ایام در ارض اقدس بود، پس از اجازه از غصن اعظم شعر را با لحنی زیبا خواند. در شعر آمده بود که شاه عظیم رفته اما شاه جدیدی با قدرت فراوان آمده است.^{۸۹} خلاصه آنکه این اتفاق عجیب همه را متعجب کرد، اکنون که زمان سوگواری است ما بجای حزن باید جمع شده و اشعاری را بشنویم که به ما میگوید مغموم نباشید ... غصن اعظم ایستاد و گفت: ای بصار شعری در عبودیت من بنویس ..."^{۹۰}

برای مثال به این شعر جناب ورقا که تلمیحی لطیف و اشاره ای دقیق به نفعه مسیحایی حضرت عبدالبهاء دارد دقت کنید:

"دهد هر نفس صد جهان روح و جان به من نفعه جوی عبدالبهاء ...

دمادم دهد مردگان را حیات لب لعل دلجوی عبدالبهاء"^{۹۱}

عزیزالله عزیزی در خاطراتش درباره ملاقاتی که با جمال بروجردی در آن زمان داشت مینویسد:

"... فرزندش حبالله (فرزند جمال بروجردی) طبق دستور پدر شروع به ذکر مطالبی نمود و از جمله اشعار حضرت ورقا را میخواند "که در لباس شاه و گدا میشناسمت" و در آخر چنین نتیجه میگرفت که حضرت عبدالبهاء برای خود قیام جدید و ظهور تازه قائل شده است در صورتیکه مظهر امر یک نفر بوده است."^{۹۲}

اشعار احباب تا پایان حیات حضرت عبدالبهاء سبب شد که سهام افترا و تهمت‌های ناقضین بر ایشان وارد گردد و ناقضین ادعا نمودند که مؤمنین به حضرت عبدالبهاء به دو خدا ایمان دارند و زندیق هستند و در ردیه و کتب خودشان ثابتین را زنادقه خواندند و خود را "موحدین" نامیدند. برای مثال به مکتوب مهدی دهجی توجه فرمایید:

"... چندی قبل از بغداد خبر رسید که در {ناخوانا} شاعر ایرانی اشعاری نوشته اند و به پاریس عاصمه فرنگ فرستاده و در آنجا در مجلس خوانده شده و به امریکا فرستاده اند و در آنجا در روزنامه ای که به انگریزی و فارسی طبع میشود طبع نموده و انتشار داده اند. باری آن اشعار را به این ارض فرستاده اند و از این قبیل است آن اشعار که نسبت به عبدالبهاء گفته اند: در ظلمتیم و نور و ضیائی به از تو نیست/ سوگند به بهاء که بهائی به از تو نیست/ هرکس به بندگی خداوند پای بست/ این بنده را یقین که خدائی به از تون نیست...^{۹۳} یکی از اتباع ایشان به این شاعر هرزه گو نگفت که مگر به چند خدا قائلی که خدائی به از این شخص محترم پیدا نکرده ای؟"^{۹۴}

بدیع‌الله آگاه در خاطرات خود چنین مینویسد:

"... (حضرت عبدالبهاء) رو به جناب قابل (آباده ای) کرده فرمودند: جناب قابل قصیده ای بخوان ... مطلع آن قصیده این بود: ای مرغ زار بگذار در مرغزار میثاق/ برکش ز جان صفیری کامد ملیک آفاق. میرزا قابل قصیده مفصل و طولانی خود را من البدو الی الختم خواند. هیکل مبارک فرمودند: جناب قابل این قصیده بسیار فصیح و بلیغ است ولی قدری جرح و تعدیل لازم دارد زیرا مقام من محویت است و فنای صرفه عبودیت محضه من دون تأویل، لذا محویت با وجود توأم نمیشود، من برای خود وجود و مقامی نخواسته ام، باز ناقضین بهانه‌ها مینمایند تا اگر بتوانند ادعایی به من بچسبانند و علم و ادینا و اوایلا برپا میکنند."^{۹۵}

خادم‌الله نیز در مکالمه با شیخ کاظم سمندر مکاتیب و عرائض مؤمنین را دلیل بر ادعای حضرت عبدالبهاء میداند. شیخ کاظم سمندر مینویسد:

"(خادم‌الله) گفت که ایشان یعنی حضرت من اراده الله ادعا نموده اند. گفتم افتراست. گفت خود شما در فلان خط خود نوشته اید که جمیع اسماء طائف حول ایشان است و عصمت کبری و غیره هم از اسماء محسوب و طائف است؟"^{۹۶}

این مسائل سبب شد ناقضین ادعا کنند حضرت عبدالبهاء خود را ظهور حضرت مسیح میدانند. البته تبلیغات ابراهیم خیرالله در سالهای بعد در امریکا بی تأثیر نبود، زیرا ابراهیم خیرالله حضرت عبدالبهاء را "البهاء" میخواند. به همین سبب تفاوت بین مقام جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء برای مؤمنین اولیه غرب مشخص نبود. برای مثال می بولز از

اولین مؤمنین غربی پس از ایمان به دیانت بهائی در عریضه ای به حضور حضرت عبدالبهاء چنین مینویسد:

"ای مولای من، مولای من، ای آنکه تو را به مانند عیسیای مسیح دوست دارم و میجویم. ای آنکه تو را یافته و به نام عباس افندی میپرستم..."^{۹۷}

سپس می بولز خواب خود را که مدتها پیش دیده بود و در خواب به زیارت مسیح مشرف شده بود را بیان نموده و اجازه تشریف میخواهد.

حضرت عبدالبهاء نیز در این باره میفرماید:

"... مطران کشیش نصاری پیش من آمد و گفت که میرزا محمدعلی مرا ملاقات کرد. دیدم خیلی ساکت و متفکر است. گفتم چرا متفکری؟ جواب داد چه بگویم؟ اخوی اموال ما را ضبط کرد گفتیم عیب ندارد و بعد ما را مطیع و بنده خود خواند این را هم تحمل کردیم گفتیم عیب ندارد و حالا به ما میگوید بیایید سند بدهید و بنویسید که من مسیح هستم. به قول ما هم اعتنا نمیکند و نوشته میخواهد که او را مسیح بگوئیم و مسیح بخوانیم؟ گردن کج کرده به من پی در پی میگوید: آیا این صحیح است که ما او را مسیح بدانیم و مسیح بخوانیم؟..."^{۹۸}

پس از اعلان نقض و ورود امر بهائی به غرب و زیارت زائرین امریکایی و اروپایی در ارض اقدس مسئله مسیح بودن حضرت عبدالبهاء جلوه و رنگ بیشتری به خود گرفته و محفل شور نیویورک در عریضه ای از مقام حضرت عبدالبهاء سؤال میکند و لوح ذیل صادر میشود:

"در خصوص رجعت ثانوی حضرت مسیح مرقوم نموده بودید که در میان احبا اختلافست. سبحان الله به کرات و مرات از قلم عبدالبهاء جاری و به نص صریح قاطع صادر که مقصود در نیوات از رب الجنود و مسیح موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است و باید عقاید کل مرکوز بر این نص صریح قاطع باشد..."^{۹۹}

علاوه بر اروپا و امریکا که حضرت مسیح را با حضرت عبدالبهاء مقایسه مینمودند در هند نیز احباب با بیان آنکه حضرت عبدالبهاء همان حضرت مسیح است راه را برای تهمتهای خرطومی و سایر ناقضین هند مانند سید محمد افغان و سید میرزا فرزندان افغان کبیر هموار کردند.^{۱۰۰} برای نمونه به داستانی که خسرو بمان در خاطراتش مینویسد توجه فرمایید:

"... وقتی خانم محترمه ای که از امریکا به هندوستان آمده بود و حقیر با بعضی از رفقا در تاج محل هتل در بمبئی ایشان را ملاقات نمودیم. برای تغییر هوا در موسم گرما وارد پونه میشود و در خانه لدی موپور مکنجی منزل میگیرد. در حالتی که عکس کوچکی از حضرت عبدالبهاء به لباس خود زده بود و لدی مذکوره از آن خانم محترمه میپرسید که

شما هنوز شوهر ندارید و مرد اختیار نکرده اید این عکس مردانه چرا به سینه خود آویخته ای؟ خانم جواب میدهد که این عکس مسیح است و تعلق من به صاحب این عکس صرف روحانی است و این عکس مثل عکسهای دیگر نیست. لدی پرسید: این عکس را من تابحال ندیده ام چگونه میگوئید که این عکس حضرت مسیح است؟ خانم جواب میدهد که فلانی را بخواهید تا در این خصوص با شما مذاکره نماید که چگونه عکس حضرت مسیح است لهذا حضرات برای گفتگو به واسطه مس سوجی بنده را طلب نمودند...^{۱۰۱}

همچنین آنان ادعا نمودند که حضرت عبدالبهاء خود را شاه بهرام موعود، بیان فرموده اند. برخی از بهائیان زرتشتی نژاد نیز این نسبت را به هیکل مبارک میدادند. برای مثال به مکتوب ماستر خدابخش توجه فرمایید:

"... اگر مبلغین بابی قدری علم اوستا میداشتند باب را اوشیدر ماه و بهاءالله را اوشیدر بامی و سیوشانس را عباس افندی میگفتند. حال که نمیدانند، بهرام ورجاوند گفته اند...^{۱۰۲}"

علاوه بر عریضه‌های مؤمنین و مدائح آنان شرایطی دیگر نیز به این تهمت دامن میزد. برخی از آن مسائل چنین است آنکه در زمان جمال ابهی حضرت بهاءالله به زائرین بیان میفرمودند که "حاجی حقیقی" هستند.^{۱۰۳} این لفظ در زمان حضرت عبدالبهاء نیز بین مؤمنین رایج بود و زائرین خود را پس از زیارت حضرت عبدالبهاء حاجی میخواندند.^{۱۰۴} همچنین اعتقاد و بیان این موضوع که اشیایی که به دست مبارک برخورد کرده تبرک یافته است. بوسیدن دست و پای مبارک حضرت عبدالبهاء که با وجود منع شدید جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء باز هم بین برخی از زائرین مرسوم بود. ارسال حقوق الله و ... نیز از دیگر مسائل و وسائل بود که ناقضین از آن در پیشبرد هدف خود سوء استفاده میکردند. اما یکی از نقشه‌های ناقضین برای فریاد و اشریعتا داستان و بازیگری میرزا جواد قزوینی بود. ماجرا از این قرار است:^{۱۰۵}

روزی میرزا جواد قزوینی در حضور مبارک قرار داشت و از اعمال خود گریه نموده و به خانه بازگشت. میرزا حیدرعلی اصفهانی نزد او رفته و با یکدیگر صحبت نمودند. میرزا جواد قزوینی در نهایت مظلومیت اظهار داشت که حزن حضرت عبدالبهاء حزن جمال مبارک است و قرار بر این شد که نزد هیکل مبارک رفته و توبه و استغفار کند. میرزا جواد به محضر حضرت عبدالبهاء رفت و عرض خود را بیان داشت. هیکل مبارک او را بخشیدند و توبه اش را قبول فرمودند. میرزا جواد قزوینی پس از خروج از محضر مبارک در بین احباب بانگ برآورد که به هوش باشید. مگر نمیبینید که غصن اعظم ادعای مقام جدید نموده است؟ مگر نمیدانید که جمال ابهی فرمودند که استغفار نزد خلق جائز نه و کسی که در نزد خلق است نمیتواند نفسی را ببخشد. اما اکنون غصن

اعظم توبه مرا قبول کرده و ادعا نموده که گناه من بخشیده شده است. او خودش را هم مقام جمال الهی میدانند و مدعی مقام رسالت است و بنابر آیه اقدس کذاب و دروغگو است. شروع چنین تهمتهایی از ناقضین سبب شد که حضرت عبدالبهاء طی الواح متعدد مقام خود را "عبدالبهاء" بخوانند و امضای مبارک خویش را عبدالبهاء عباس و ع قرار دهند و این موضوع در اوایل صعود مبارک و شنیدن اصوات نقض مطرح گشت.^{۱۰۶} برای نمونه به لوح زیر که در آن ایام صادر شده توجه نمایید:

"هوالبهی - یا علی اعلم حقّ الیقین انّ اسمی عبدالبهاء و سمتی عبدالبهاء و صفتی عبدالبهاء و لقبی عبدالبهاء و شهرتی عبدالبهاء و حقیقتی عبدالبهاء و کینونتی عبدالبهاء و ذاتیتی عبدالبهاء و سرّی عبدالبهاء و علانیتی عبدالبهاء و ظاهری عبدالبهاء و باطنی عبدالبهاء و اولی عبدالبهاء و آخری عبدالبهاء و قلبی عبدالبهاء و روحی عبدالبهاء و فوادی عبدالبهاء و جسدی عبدالبهاء و بصری عبدالبهاء و سمعی عبدالبهاء و نطقی عبدالبهاء و فکری عبدالبهاء و ذکری عبدالبهاء و حفظی عبدالبهاء و ادراکی عبدالبهاء و مخیلتی عبدالبهاء و ملکوتی عبدالبهاء و جبروتی عبدالبهاء و ناسوتی عبدالبهاء و لاهوتی عبدالبهاء و هاهوتی عبدالبهاء و کعبتی عبدالبهاء و حلّی عبدالبهاء و حرمی عبدالبهاء و قبلی عبدالبهاء و مشعری عبدالبهاء و منائی عبدالبهاء و عرفاتی عبدالبهاء و مسجدی الحرام عبدالبهاء و مسجدی الأقصى عبدالبهاء و غایتی القصوی عبدالبهاء و سدرتی المنتهی عبدالبهاء و ملاذی عبدالبهاء و ملجئی عبدالبهاء و کهفی عبدالبهاء و حصنی عبدالبهاء و منیتی تسمیتی عبد عبدالبهاء و بغیتی شهرتی رقی رقی البهائ هذا مذهبی و دینی و مشربی و مخبری و اقراری و اعترافی كما قال القائل اصمّ اذا نودیت باسمی و اثنی اذا قیل لی یا عبده لسمیع. عبدالبهاء عباس"^{۱۰۷}

همچنین لوحی که در ذیل آمده در آن ایام به ایران ارسال گشت. حضرت عبدالبهاء در این لوح صراحتاً تأکید میفرمایند که عبودیت ایشان را تفسیر ننموده و تأویل نکنند:

"... در خصوص عقاید مختلفه در حق این عبد مرقوم نموده بودید. الیوم به قلب جمیع یاران الهی و بساط رحمانی این است که آنچه شنیده و دیده و فهمیده از عقیده، بنهند و فراموش کنند و نسیا منسیا شمرند و آنچه صریح و واضح بیان این عبد است قبول کنند و ابواب تأویل و تلویح و تشریح را به کلی مسدود نمایند تا حصن حصین امرالله در تعرض مارقین و تصرف مبتدعین محفوظ و مصوم ماند و اهل ارتیاب رخنه نتوانند و بهانه نجویند و عقاید مختلف نگرند و آرا متعدد نشود و اگر الیوم این اساس عظیم محکم و متین نگرند من بعد هزار رخنه در بنیان الهی پدیدار شود و اساس شریعت الله از بنیاد برافتد ... پس ای یاران الهی و حبیبان معنوی به جان و دل گوش کنید و به صریح عبارات این عبد اکتفا نمایید و به قدر حرفی تجاوز ننمایید. این است عقیده ثابتۀ راسخه و حقیقت معتقدات

واضحاً صریحاً این عبد و اهل ملکوت ابهی که جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلیٰ شمس حقیقت لامع از برج حقیقت یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در این زجاجهٔ رحمانیت و این مشکوٰهٔ وحدانیت ساطع و لامع الله نور السموات و الارض ... و اما مقام این عبد، عبودیت محضهٔ صرفهٔ حقیقتهٔ ثابتهٔ راسخهٔ واضحهٔ فی دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح یعنی غلام حلقهٔ به گوش و بندهٔ غاشیه بر دوش تراب آستانم و پاسبان و دربان. و آنچه تعریف و توصیف محض عنایت در جمیع الواح و زبر الهی در حق این عبد موجود معنی کل این کلمه «عبدالبهاء»...^{۱۰۸}

حضرت عبدالبهاء با این عمل راه را بر ناقضین بسیار سخت و تنگ فرمودند.^{۱۰۹} هر چند که این تهمت تا سالها اصلی‌ترین بحث ناقضین بود اما این تدبیر مبارک مانع از بسیاری از فتن نمود.^{۱۱۰}

موضوع سوم: بروز اختلاف بین احباب

علت و سبب بروز اختلاف بین احباب از دیگر سؤالات میرزا ابوالفضائل بود. بسیاری از اختلافها را فقط مجاورین و زائرین در ارض اقدس میدیدند و کمتر اتفاق میافتاد که در ایران و بخارا و سایر بلاد این اختلافها نمایان شود. یکی از اولین اختلافها که در تمام جوامع بهائی منتشر شد فتنه ای در تهران بود. و داستان از این قرار است:

فتنه‌های ناقضین در ارض اقدس سبب شد زائرین محزون گشته و شرح آنچه را که میدیدند در ایران بیان دارند. و یکی از مؤمنات زائرات فائزه خانم طهرانی بود. این مؤمنهٔ خادمه پس از مراجعت از زیارت حضرت عبدالبهاء در حدود سال ۱۳۱۶ ق (۱۸۹۸ م) به ایران برای آنکه خدمتی به امر نموده باشد به مؤمنین چنین اظهار داشت که حضرت عبدالبهاء در نهایت حزن میباشند. و بهتر آنکه بجای تکبیر الله ابهی از تکبیر الله اعظم استفاده کنیم زیرا که حضرت باب چهار تکبیر را اجازه فرموده اند و حضرت عبدالبهاء که ملقب به غصن اعظم بودند این راه مناسبی برای مبارزه با ناقضین است. برخی مؤمنین مانند جناب نعیم و نیر و سینا و ... نیز تایید نموده و تکبیر الله اعظم بین مؤمنین مرسوم گشت. این فرصت مناسبی برای ناقضین بود که مجدداً ادعای خود را بیان دارند. به همین دلیل جمال بروجردی نیز در ستر از فائزه خانم حمایت نمود. احباب تهران دچار دودستگی شدند. گروهی از احباب سرشناس تکبیر الله اعظم میگفتند و گروهی دیگر الله ابهی. ناقضین نیز از این آب گل آلود ماهی گرفته و به فتنه پرداختند.^{۱۱۱} این موضوع از بزرگترین اشتباهات احباب در آن ایام بود که میدان را برای تاختن ناقضین مناسب نمود. حضرت عبدالبهاء نیز در طی چند مکتوب بیان خویش را بیان فرمودند و امر نمودند که تنها ذکر الله ابهی را مجری دارند. همچنین در تفسیر ذکر و تحیت الله اعظم چنین تبیین فرمودند که مقصود از الله اعظم نیز حضرت بهاء الله میباشند:

"... از اختلاف احباء، ناقضین در نهایت سرور و فرح و این عبد در منتها حزن و الم، البته شما به حزن من و سرور اهل فتور راضی نمیشوید. ای ثابت بر میثاق وقت آن است که کمر همت بر بندی و این {ناخوانا} را از میان احباب بنیاد براندازی این تعدد تحیت اهمیتی نداشته که در بین احباب به این درجه اسباب اختلاف شود که زلزله اش به ارض اقدس رسد و احزان وارده یک بر صد گردد. این چهار تحیت حضرت اعلیٰ روحی له الفداست قرار فرمودند و از این تحیات اربعه مقصود جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفداست چه که اوست اسم اعظم و نیر اعظم و ظهور اعظم و هیچ یک در شریعت الله منسوخ نه ولی در ایام مبارک شیمه موحدین و صفت مخلصین الله ابهی بود و آنچه در ایام مبارک جمادی تا یوم بعثت جدید باقی و تغییر و تبدیلی نه چون الله ابهی سنت موحدین بود لهذا باید تحیت الله ابهی باشد و از این گذشته منتها آرزوی این عبد این است که جمیع اذکار و اوراد اسم مبارک باشد و چون ندای الله ابهی شنوم روح مهتز گردد و جانم مستبشر شود، فوراً ندا برآورم این مطرب از کجاست که برکت نام دوست ولی اگر نفسی الله ابهی بر زبان راند نباید تکفیر کرد و تحقیر نمود زیرا در فصل شریعة الله ناسخی ندارد..."^{۱۱۲}

همانگونه که بیان شد خادم الله کلمه عهد و میثاق را مسبب اصلی اختلاف جامعه بیان نمود. ناقضین بیان مبارک حضرت بهاء الله در کتاب عهد را که میفرمایند: "مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف نماید..." با صدای بلند میخواندند و سپس این تهمت را وارد مینمودند که حضرت عبدالبهاء و ثابتین علت اختلاف گشته اند. در تمام مکاتیب ناقضین این تهمت بیان گشته است که حضرت عبدالبهاء سبب اختلاف بین بهائیان گشته اند.

برای مثال مهدی دهجی مینویسد:

"حضرت بهاء الله در کتاب عهد میفرمایند ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف نماید. شخص محترم (حضرت عبدالبهاء) همین کتاب عهد را اعظم وسیله عداوت و اختلاف قرار داده اند."^{۱۱۳}

از طرف دیگر ناقضین با استناد به آیات کتاب عهد درباره لزوم احترام اغصان و آل الله، حضرت عبدالبهاء را شخصی بی توجه نسبت به کتاب عهد معرفی نمودند.

میرزا جواد قزوینی در یکی از تهمت‌هایش مینویسد: "... فقد قالوا بحق محمد علی افندی و آل بیت الله {ناخوانا} مقالات و اسنادات یשמئز منها ارباب العقول..."^{۱۱۴}

پس از اعلان نقض این اختلافها ادامه داشت و هر دو گروه یکدیگر را علت اختلاف و کدورت میخواندند. به طوری که پیشتر بیان شد شیخ کاظم سمندر به ارض اقدس رفته و کار به کتک کاری کشید. سمندر درباره قسمتی از مذاکراتش با خادم الله چنین مینویسد:

"بنده بی اختیار برخاسته رو به سمت تربت پاک نموده و او (خادم الله) را قسم دادم که آیا در این مدت که در خدمت بودید مراد مبارک را چنین فهمیدید که بعد از صعود این قسم اختلاف بشود؟ گفت خیر و شرح مبسوطی استدلال نموده که اراده مبارک به اتحاد و اتفاق بوده. گفتیم آیا روش اتحاد همین است که شما عاملید؟ گفت به آن طرف (حضرت عبدالبهاء) بگویید." ۱۱۵

سیل این تهمتها و حزن لایحصای مرکز میثاق زمانی چند برابر میشد که ثابتین آب به آسیاب دشمن میریختند و ناخواسته آنان را در وارد کردن این تهمتها یاری میکردند. مؤمنین که شاهد بلایای وارده بر حضرت عبدالبهاء بودند از ناقضین کینه به دل گرفته و در جهت توهین به آنان گام برداشتند. یکی از این موارد موضوع تکبیرات اربعه بود که در ابتدای این بخش به آن اشاره شد. موضوع دیگر نیز شیطان خواندن ناقض اکبر است و شرح آن از این قرار است:

لوحی به امضای خادم الله در ایام عکا نازل شد که حضرت بهاءالله در قسمتی از آن میفرماید:

"... یکی از دوستان که از ملل مختلفه بوده عریضه نموده و در آن عریضه دو روایت معروض داشته که در کتب قدیمه از لسان یونانی به لسان عربی ترجمه شده فقره اولی سیظهر الشیطان فی جزیره قاف و یمنع الناس عن الرحمن اذا حان ذلک الحین توجهاوا الی الارض المقدسه منها تمرّ نمسه الله ... و فقره ثانی یظهر الحیات فی جزیره المنسوبه الیه انه قصیره القامه کثیر اللحیه ضیق الجبهه و الصدر اصفر العین و الشعر بظهره و بر کالابل و بصدرة شعر کالمعز ذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الکرمل ..." ۱۱۶

حضرت بهاءالله بنا بر حدیثی بدن شیطان را پرمو بیان میفرماید و این بیان درباره یحیی ازل است. برخی از ثابتین که از تهمتها و بلایای ناقضین بی تاب شده بودند این بیان را بر ناقض اکبر تفسیر نمودند. آنها میگفتند که به علت آنکه ناقض اکبر بدنی پرمو دارد پس همان شیطان است. این تهمت زمانی بالا میگیرد که احباب اظهار میدارند به علت شباهت ظاهری و باطنی ناقض اکبر به ازل، برادران ناتنی حضرت عبدالبهاء فرزندان جمال ابهی نمیباشند بلکه فرزندان ازل هستند و این نسبت بی عفتی به حرم ثانی اختلاف را بیشتر کرد و کار به جایی رسید که حضرت عبدالبهاء از شباهت میرزا ضیاءالله به جمال ابهی بیان میفرماید. ۱۱۷

اما در ابتدای امر حضرت عبدالبهاء به هیچ عنوان ستر را ندریدند و توهینی به کسی ننمودند. با این حال مؤمنین و ناقضین یکدیگر را تکفیر کردند و بذر ایجاد شبهه و سؤال در دل مؤمنین کاشته شد.

در لوح هزاربیتی در پاسخ به میرزا ابوالفضائل میفرماید:

"... این عبد قسم به حضرت مقصود که با نفسی جدال ندارم و نزاع نکنم و شخصی را رئیس المشرکین به کنایه و اشاره نفهمانم و شیعه شنیعه نگویم و طیور لیل نخوانم و ناعق ننامم و ضمناً تفسیق و تکفیر ننمایم. کل را احبای الهی گویم و دوستان جمال مبارک خوانم..."^{۱۱۸}

و نیز:

"باری ای دوستان الهی در دین الله تکفیر و تفسیق نبوده و نیست و تزییف و تحقیر جائز نه. با کسی مجادله ننمایید و منازعه نکنید و ذلت از برای احدی مطلبید و نام نفسی را به وهن مبرید و ضرر نفسی مخواهید و لسان را به طعن کسی نیالایید..."^{۱۱۹}

به این ترتیب اساس بیانات مبارکه در الواح هزاربیتی و سوالات ثابتین و ایرادات ناکثین را میتوان به بخشهای ذیل تقسیم نمود:

- ۱- کیفیت ادعای حضرت عبدالبهاء.
- ۲- بروز اختلاف و ایجاد دو دستگی بین مؤمنین و ناقضین با وجود اعتقاد دو طرف به کتاب عهد و کتاب اقدس.
- ۳- اختلافات شدید و توهینهای عدیده بین بهائیان علی رغم تأکیدات جمال ابهی مبنی بر لزوم اتحاد.
- ۴- بی ارزش خواندن مقام مبین در دیانت بهائی و فریاد حسینا کتاب الله از سوی ناقضین.
- ۵- انحراف شخصیتهای برجسته بهائی از قبیل اغصان، ورفات و منتسبین، حرم و آل الله، کاتبین و ملتزمین رکاب حضرت بهاء الله از عهد و میثاق.
- ۶- بی خبری مؤمنین در اطراف ارض اقدس و ستاریت حضرت عبدالبهاء نسبت به دشمنیهای ناقضین.

یادداشت‌ها

- ۱- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹۱ب)، ج ۴، ص ۲۶۱.
- ۲- دو لوح هزاربیتی در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (لانگه‌این آلمان: لجنة ملی نشر آثار امری به زبان فارسی و عربی، ۲۰۰۰م)، ج ۴، صص ۲۳۲-۳۰۰ منتشر گشته است. نسخه خطی لوح هزاربیتی خطاب به میرزا ابوالفضائل موجود است. برای اطلاعات بیشتر درباره نسخه‌های موجود از لوح مبارک ن.ک: مقاله جنابان آهنگ ربانی و خاضع فنناپذیر تحت عنوان: Abdu'l-Bahá's First Thousand-Verse Tablet : History and Provisional Translation, p.7.

- ۳- ن.ک: سفینه عرفان (دارمشتات آلمان: عصر جدید، ۱۶۷ب)، دفتر سیزدهم، صص ۱۲۲ و ۱۷۸.
- ۴- ن.ک: سفینه عرفان (دارمشتات آلمان، عصر جدید، ۱۶۸ب)، دفتر چهاردهم، صص ۳۸۸.
- ۵- یونس افروخته، خاطرات نه ساله (کلمات پرس، ۱۹۸۳م)، ص ۵۲. و همچنین ن.ک: میرزا جواد قزوینی، رساله تاریخی میرزا جواد قزوینی (نسخه خطی، دانشگاه کمبریج)، ص ۶۶. میرزا حیدرعلی اصفهانی عزیمت حضرت عبدالبهاء به طبریه را در سال ۱۳۱۴ق (۱۸۹۷م) پایان دوران ستر میداند: میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجت الصدور (هوفنهایم آلمان: مؤسسه مطبوعات امری آلمان، لجنة نشر آثار امری به زبان فارسی و عربی، چاپ سوم، ۱۵۹ب) ص ۳۳۳.
- ۶- محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ب)، ص ۷۸.
- ۷- سفینه عرفان، دفتر سیزدهم، ص ۱۸۶.
- ۸- رساله اثباتیه میرزا ابوالفضائل در ۲۹ صفر ۱۳۴۹ق توسط محی الدین کردی در مصر به چاپ رسید. همچنین ن.ک: روح الله مهرباخانی، رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ب)، ص ۹.
- ۹- ن.ک: فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ب)، ج ۸، قسمت اول، ص ۶۷.
- ۱۰- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (مطبعة کردستان العلمیه، ۱۳۲۸ق)، ج ۱، ص ۲۷۶.
- ۱۱- رساله اثباتیه میرزا ابوالفضائل، ص ۵.
- ۱۲- روح الله مهرباخانی، شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۳۱ب)، ص ۲۳۵.
- ۱۳- رساله اثباتیه میرزا ابوالفضائل، ص ۲۷ و رسائل و رقائم جناب جناب میرزا ابوالفضائل، ص ۲۴.
- ۱۴- مأخذ پیشین صص ۲۷-۲۸.
- ۱۵- میرزا حبیب الله افنان، خاطرات میرزا حبیب الله افنان از تشرف به حضور حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء (مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۱۶۸ب)، صص ۷۵-۷۶.
- ۱۶- مأخذ پیشین صص ۹۰-۹۱.
- ۱۷- ن.ک: فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق (نسخه خطی - www.h-net.org/~bahai باز نویسی از عادل شفیعی پور)، ج ۷، ص ۲۸.

- ۱۸- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، صص ۲۹۹-۳۰۰.
- ۱۹- ن.ک: تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۱۸۱.
- ۲۰- رساله اثباتیه میرزا ابوالفضائل، ص ۷.
- ۲۱- خلیل شهیدی، خاطرات خلیل شهیدی (نسخه خطی)، صص ۱۹-۲۰.
- ۲۲- ن.ک: تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۱۶ و عبدالحسین آواره، کواکب الدرّیه فی مآثر البهائیه (مطبعه السعاده بجوار محافظه مصر)، ج ۲، ص ۲۹. همچنین در خاطرات جناب طراز الله سمندری چنین آمده است که در همان روز زیارت کتاب عهد حضرت عبدالبهاء چنین دستوری فرمودند: "تصور میکنم روز ۹ از غروب شمس حقیقت و نیر اعظم بود که عموم اصحاب و احباب و مسافری را در روضه مبارکه احضار نمودند کل تلقاء وجه مرکز عهد و محور میثاق حاضر شدند، امر فرمودند میرزا مجدالدین پسر جناب کلیم بر روی صندلی ایستاد جمعیت شاید دویست نفر بودند کتاب عهدی را که با خط مبارک مرقوم گردیده و مزین به خاتم مبارک بود تلاوت نمود. بعد که جمعیت همگی از روضه مبارکه خارج شدیم هیکل اطهر اقدس ایستادند و متقدمین همه حاضر بودند صریحا اعلام و اعلان فرمودند از این ساعت به بعد احدی حق ندارد یک کلمه، یک سطر، یک مکتوب، نزد خود به جایی بنویسد و بفرستد مگر اینکه به امضا و اطلاع من باشد البته مطلب و مفهوم بیان مبارک این بود ولی نه عین عبارت." پریوش خوشبین سمندری، طراز الهی: زندگی نامه ایادی امرالله طراز الله سمندری (آنتاریو، کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۸ ب)، ج ۱، صص ۱۲۳-۱۲۴.
- ۲۳- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۳۷.
- ۲۴- مأخذ پیشین، ص ۳۹.
- ۲۵- کواکب الدرّیه، ج ۲، صص ۲۸-۲۹. همچنین در خاطرات نه ساله چنین مذکور: "... چون ستاریت و رحمانیت پرده از روی کار برداشت کسانی که از اسرار و افکار منافقین آگاه شدند چون جرأت اظهار و طاقت تحمل نداشتند یکی دیوانه شد، یکی انتحار نمود، یکی فرار اختیار کرد." (ص ۱۴۶).
- ۲۶- رساله تاریخی میرزا جواد قزوینی، ص ۶۶. همچنین ناقص اکبر نیز علت مرگ میرزا ضیاء الله و فروغیه خانم دختر حضرت بهاء الله را که بر اثر سرطان سینه از دنیا رفت حزن شدید از اختلاف میداند. ن.ک:
- Shua Ullah Behai, A Lost History of the Baha'i Faith (Delaware: Vox Humri Media Newark), p۲۱۴.
- کتاب فوق توسط میرزا شعاع الله پسر ناقص اکبر منتشر گشته و شامل مقالاتی به قلم افرادی چون ناقص اکبر، میرزا بدیع الله، ابراهیم خیر الله است.

- ۲۷- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۳۶.
- ۲۸- فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۳۱ ب)، ج ۸، قسمت ۲، ص ۵۴.
- ۲۹- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۳۷.
- ۳۰- مأخذ پیشین، ص ۳۳.
- ۳۱- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۲ ب)، ج ۹، ص ۱۵۶.
- ۳۲- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۵۲.
- ۳۳- نجم باختر، ضمیمه سال یازدهم، شماره هشتم.
- ۳۴- ن.ک: بهجت الصدور، صص ۳۱۵-۳۱۸.
- ۳۵- مأخذ پیشین، ص ۳۴۴.
- ۳۶- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۵۰.
- ۳۷- کواکب الدریه، ج ۲، ص ۲۹. تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۱۶.
- ۳۸- خاطرات نه ساله، ص ۱۰.
- ۳۹- حضرت عبدالبهاء به همین علت مؤمنین را تشویق به تبلیغ برجسته میفرماید که ایمان آنان شاید سبب گردد که سایرین به تفکر پردازند: "در فکر تبلیغ نفوس مهمه باشید". عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، ج ۵، ص ۷۴.
- ۴۰- ذیحجه ۱۳۱۴ ق (می ۱۸۹۷ م).
- ۴۱- خادم الله، واقعه هائله صعود حضرت بهاءالله
- University of Michigan British Manuscript Project 749 (3) (نسخه خطی)، #11.
- (Digitally republished, East Lansing, Mi.: H-Bahai, 2002).
- ۴۲- مأخذ پیشین، صص ۳-۴.
- ۴۳- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، صص ۲۵-۲۶.
- ۴۴- واقعه هائله صعود حضرت بهاءالله، صص ۸-۹.
- ۴۵- درآگاهی اصفهانی، بیانات شفاهی مرکز میثاق (خاطرات درآگاهی اصفهانی)، صص ۲۷-۲۸.
- ۴۶- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۵۱.
- ۴۷- خاطرات نه ساله، صص ۵۰-۵۱.

- ۴۸- میرزا بدیع‌الله غصن انور، خاطرات میرزا بدیع‌الله غصن انور (نسخه خطی منتشر شده در سایت www.Bayanic.org)، ص ۳۷.
- ۴۹- تاریخ ظهورالحق، ج ۷، ص ۲۵.
- ۵۰- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۸۰ ب)، ج ۶، ص ۵۷.
- ۵۱- حضرت ولی امرالله، مجموعه توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۳۰۰ ب)، ج ۲، ص ۳۹.
- ۵۲- منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۵۵.
- ۵۳- مأخذ پیشین، ص ۲۳۳.
- ۵۴- ن.ک: شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل، ص ۲۱۸.
- ۵۵- مأخذ پیشین، ص ۲۲۰.
- ۵۶- منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۶۷.
- ۵۷- برای مطالعه کامل توبه‌نامه میرزا بدیع‌الله ن.ک : حبیب‌الله حسامی، آل الله، صص ۴۰۷-۴۳۲. همچنین در مجله Star of the west به تاریخ ۱۳/۷/۱۹۱۲ صاحب‌ای از هاوارد مکنات و میرزا بدیع‌الله منتشر گشته که تاریخ مصاحبه ۱۰ ژانویه ۱۹۰۵ بوده است. میرزا بدیع‌الله در این مصاحبه به حسادتها و اختلافهایی که ناقض اکبر مسبب آنها بود اشاره کرده است. ناقض اکبر علت اصلی توبه کردن میرزا بدیع‌الله را فشار مالی بر او میدانند و بیان میکنند که حضرت عبدالبهاء به او وعده دادند که اگر توبه کرده و به اغصان تهمتی وارد آورد قرضهای او را پرداخت خواهند کرد.
- ن.ک: A Lost History of the Baha'i Faith, p.212
- ۵۸- مأخذ پیشین، ص ۴۲۳.
- ۵۹- مأخذ پیشین، ص ۴۱۶.
- ۶۰- ن.ک: عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (طهران: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۳۰۳ ب)، ج ۱، ص ۱۵۱.
- ۶۱- رساله تاریخی میرزا بدیع‌الله، ص ۷. همچنین ناقض اکبر علت ایجاد این تهمت را توبه نامه میرزا بدیع‌الله دانسته، هرگونه تحریف را انکار کرده و محرف حقیقی را حضرت عبدالبهاء معرفی میکند. ن.ک: A Lost History of the Baha'i Faith, p.215
- ۶۲- لوح فتنه از الواح جمال ابهی به اعزاز شمس جهان بیگم بوده که ذکر امتحانات الهیه در آن به میان آمده است.
- ۶۳- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۶۲.

- ۶۴- ن.ک: خاطرات میرزا بدیع‌الله، ص ۱۷. و A Lost History of the Baha'i Faith, p. 205.
- ۶۵- حضرت بهاء‌الله، کتاب اقدس، بند ۱۷۴.
- ۶۶- صحیح بخاری، باب کتاب العلم، باب ۳۹، حدیث ۴ و صحیح مسلم، کتاب الوصایه، باب ۶، ص ۶.
- ۶۷- منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۶۳.
- ۶۸- تاریخ ظهورالحق، ج ۷، ص ۵۹.
- ۶۹- ناقضین خود را در زمان حضرت عبدالبهاء موحدین میخواندند چون اعتقاد داشتند که ثابتین به دو خدا معتقد هستند.
- ۷۰- میرزا مهدی دهجی، رساله تاریخی دهجی (نسخه خطی):
Mirza Mihdi Dahaji, . [History of the Baha'i Faith].
Digital facsimile of British Manuscript Project MS No. 1321(5),
(University of Michigan. East Lansing, Mi.: H-Bahai, 2000)، ص ۱۹۰.
- ۷۱- رحیق مختوم، ج ۱، ص ۱۸۹.
- ۷۲- واقعه هائله صعود حضرت بهاء‌الله، ص ۱۱.
- ۷۳- روح‌الله سمندری، آثار قلمی جناب شیخ محمد کاظم سمندر و بعضی آثار متفرقه (هوفنهایم آلمان: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، هوفنهایم آلمان، ۱۶۷)، ص ۱۱۰.
- ۷۴- بهجت الصدور، ص ۲۹۸.
- ۷۵- مأخذ پیشین، ص ۳۱۳.
- ۷۶- مأخذ پیشین، ص ۳۲۶.
- ۷۷- منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، صص ۲۹۰-۲۹۱.
- ۷۸- مأخذ پیشین، ص ۲۹۱.
- ۷۹- تاریخ ظهورالحق، ج ۵، صص ۱۴۹-۱۵۰.
- ۸۰- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸)، ج ۱، صص ۶۶-۶۷.
- ۸۱- ناقض اکبر مینویسد: "آنها (پیروان حضرت عبدالبهاء) حتی به آنچه نازل گشته اشاره میکنند: "اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم خواهد بود." این بیان صحیح است که اگر کسی از ظل امر خارج شود معدوم میگردد. اما در دو صورت ما میتوانیم این معدومیت را به کسی نسبت دهیم. یکی به امر قلم مبارک که ما در این باره بیانی نداریم و ایشان در رد من چیزی فرموده و مرا منحرف خوانده اند، حتی در کتاب

عهدی مقام من را تا جایی بالا برده و مرا در ظل امر خوانده اند که اگر کسی من و سایر اغصان را رد کند باید از خدا بترسد."

A Lost History of the Baha'i Faith, p. 224

۸۲- تاریخ ظهورالحق، ج ۵، ص ۱۴۷.

۸۳- مأخذ پیشین، ص ۱۵۲.

۸۴- A Lost History of the Baha'i Faith, p. 222.

۸۵- منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۷۱.

۸۶- این آیه مبارکه در کتاب اقدس بند ۳۷ مذکور است. همچنین ن.ک: فاضل مازندرانی، امر و خلق (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۱ ب)، ج ۴، ص ۲۵۵.

۸۷- تاریخ ظهورالحق، ج ۷، ص ۱۳۶.

۸۸- A Lost History of the Baha'i Faith, p. 210.

۸۹- مشخص نیست که مقصود ناقص اکبر کدام یک از اشعار بصرار میباشد. بصرار رشتی شعری را در زمان صعود جمال ابهی میسرآید. اما این شعر سراسر حزن و اندوه است و مطلبی درباره پادشاهی حضرت عبدالبهاء در آنجا نیامده است. برای مطالعه این شعر ن.ک: محبوب عالم (انتشارات مجله عدلیب، نشریه محفل مقدس روحانی ملی بهائیان کانادا، ۱۹۹۳ م)، ص ۵۲۶. اما شعری دیگر از بصرار وجود دارد که بدون تاریخ است. بصرار در آن مینویسد: "اصل عین فرع آمد فرع آمد عین اصل/ هر دو را چون خفته در یک بالش و بستر نگر/... این همان شمس زمستان است دیدستی ولی/ صولتت در صیف سوزان چون تف آذر نگر (تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ش ۲، ص ۷۶۸).

۹۰- A Lost History of the Baha'i Faith, p. 207.

۹۱- تاریخ ظهورالحق، ج ۷، ص ۵۶.

۹۲- عزیزالله عزیزی، تاج وهاج (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ ب)، ص ۵۰.

۹۳- این شعر از شاعری به نام عارف است که در ۶ فوریه ۱۹۱۳ در پاریس خواند و در نجم باختر، سال سوم، شماره نوزدهم، منتشر شد.

۹۴- رساله دهجی، ص ۱۹۵.

۹۵- پیام بهائی، شماره ۲۱۵، ص ۳۸.

۹۶- آثار قلمی جناب شیخ محمد کاظم سمندر و بعضی آثار متفرقه، ص ۱۱۰.

۹۷- ویولت نجوانی، ترجمه هوشمند فتح اعظم، خاندان مکسول در مونترال (بنیاد فرهنگی نحل، مادرید، اسپانیا، ۲۰۱۳ م)، ج ۱، ص ۱۱۳.

۹۸- میرزا محمود زرقانی، بدایع الآثار (کریمی پرس، ۱۹۲۱ م)، ج ۲، ص ۱۴۲.

- ۹۹- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ب)، ج ۹، ص ۱۵۱.
- ۱۰۰- در نامه ای به تاریخ ذیحجه ۱۳۱۴ق (می ۱۸۹۷م) از میرزا نورالدین افغان به فرزند خود میرزا حبیب الله افغان چنین مسطور: "نور چشم آقا میرزا حبیب نوشته بودند که سید میرزا و اخوان کاری کرده اند که اسم افغان را ضایع کرده اند که باید از این نسبت شریف قطع نسبت خود را بنمائیم... نه چنین است فرزند، از این فقره دل‌تنگ مباش. هر قدر آنها بدذاتی نمایند شرف شما زیادت‌تر است." خاطرات حبیب‌الله افغان، صص ۱۰۵-۱۰۶.
- ۱۰۱- خسرو بمان، رساله نوید جاوید (مطبع مصطفائی کماروای بمبئی)، صص ۸۷-۸۸.
- ۱۰۲- تاریخ ظهورالحق، ج ۶، ص ۱۰۵۹.
- ۱۰۳- ن.ک.: خاطره ای از حبیب‌الله افغان درباره حاجی حقیقی، حسن علائی، عقاب زرین (لندن، ۱۶۰ب)، ج ۱، ص ۲۶۳.
- ۱۰۴- ن.ک.: حبیب‌الله موید، خاطرات حبیب (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ب)، ج ۱، ص ۲۱.
- ۱۰۵- بهجت‌الصدور، صص ۲۸۴-۲۸۶.
- ۱۰۶- با وجود آنکه حضرت عبدالبهاء به صراحت مقام خود را عبد بهاء و بنده جمال مبارک خواندند اما ناقض اکبر در رساله خود مقام "عبدالبهاء" را نمادی از ادعا میدانند و بیان میکند که حضرت مولی‌الوری به این دلیل خود را عبدالبهاء خواندند که حرف جمال ابهی و مقامی که ایشان به پسر ارشد خود یعنی "غصن اعظم" اعطا کردند را زیر سوال برده و لقب حضرت بهاء‌الله را نسخ کنند. A Lost History of the Baha'i Faith, p. 207
- ۱۰۷- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (هوفنهایم آلمان: مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۱۵۹ب)، ج ۵، ص ۱۲۸.
- ۱۰۸- تاریخ ظهورالحق، ج ۷، ص ۶۱.
- ۱۰۹- البته پیش از صعود جمال ابهی برخی از مؤمنین ملقب به عبدالبهاء بودند. ن.ک.: آل الله، ص ۲۹۵.
- ۱۱۰- در مصاحبه هاوارد مکنات و میرزا بدیع‌الله در ۱۰ ژانویه ۱۹۰۵ که در Star of the west ۱۹۱۲/۷/۱۳ منتشر شده است میرزا بدیع‌الله دلیل اصلی تهمت ناقض اکبر مبنی بر ادعای حضرت عبدالبهاء را حسادت ناقض اکبر و امیال شخصی او بیان میکند، نه دلسوزی برای امرالله.
- ۱۱۱- ن.ک.: خاطرات نه ساله، ص ۱۲۳ و تاریخ ظهورالحق، ج ۷، ص ۱۵۴ و بهجت‌الصدور، ص ۳۶۴.

- ۱۱۲- تاریخ ظهورالحق، ج ۷، ص ۱۵۶.
- ۱۱۳- رساله دهجی، ص ۲۴۴.
- ۱۱۴- رساله میرزا جواد قزوینی، ص ۶۳.
- ۱۱۵- آثار قلمی جناب شیخ محمد کاظم سمندر و بعضی آثار متفرقه، ص ۱۱۱.
- ۱۱۶- تاریخ ظهورالحق، ج ۵، ص ۲۰۲.
- ۱۱۷- ن.ک: فضل الله صبحی مهتدی، پیام پیر، ص ۵۸ و عبدالحسین آیتی، کشف الحیل (طهران: ۱۳۲۶ش)، ج ۱، ص ۱۰۹.
- ۱۱۸- منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، صص ۲۳۴-۲۳۵.
- ۱۱۹- مأخذ پیشین، صص ۲۵۸-۲۵۹.